سعدیؒ

خسروؒ

وزیر الحسن عابدی

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

سعدی و خسرو

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

پیشگفتار

این مجموعه را که غزل های همطرحِ شیخ اجل سعدیؒ و حضرتِ امیر خسروؒ را در بردارد و حسِ یگانگی و دوستی و برادری بین افرادِ جامعهٔ بشری در هر یک از صفحات و محتویاتِ آن منعکس است، به علاقه مندان به زبانِ شیرین فارسی و ادبیاتِ گرانبهای آن با احساساتِ مسرت و افتخار پیش کش مینمایم و اُمیدوارم موردِ قبول قرار گیرد و دلها را نشاطی بخشد.

تو مُرده زنده کنی گر به عهد باز آئی
که عودِ یارِ گرامی به عودِ جان ماند

سعدی

سید بابر علی

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دیباچه

این مجموعه مشتمل بر تمام غزلیات همطرح سعدی و خسرو که دارای چهل و سه زمینهٔ همطرح و شامل نود و هفت غزل میباشد بر اساس متن کلیات شیخ سعدی تصحیح کردهٔ مرحوم محمد علی فروغی (چاپ احمد علی تهران) و دیوان کامل امیر خسرو دهلوی (چاپ درویش تهران) تهیه و در موارد احتیاج از روی سه نسخهٔ خطی دیوان خسرو که بسیار گرانبها ست تصحیح شده است. این نسخه ها بقرار زیر است:

۱: نسخهٔ خطی قرن نهم هجری در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور بشماره API-VI-31

۲: نسخهٔ خطی قرن دهم هجری در کتابخانهٔ فوق بشماره PI-VI-40A

۳: نسخهٔ خطی که طبق همهٔ قراینی که دارد برای جهانگیر پادشاه کتابت شده و در حواشی نقاشی سیاه قلم عهد جهانگیر را داراست از میکروفلم آن استفاده

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

شده است.

اکتشافِ مهمی | از تتبّع دربارۀ غزل هایِ همطرحِ سعدیؒ و خسروؒ به یک نتیجۀ مهمی و اکتشافِ با ارزشی میرسیم و آن این است که بیشترِ این غزل ها از زمانِ کمالِ هنریِ این دو شاعرِ بزرگ است چنانکه از شرحِ زیرِ بنظر خواهد رسید:

عدّۀ غزل هایِ همطرح

از دیوان هایِ سعدیؒ		از دیوان هایِ خسروؒ	
(۱) طیّبات	۲۶	(۱) نهایة الکمال	۳۶
(۲) بدائع	۱۴	(۲) تحفة الصغر	۷
(۳) غزلیاتِ قدیم	۴	(۳) بقیۀ نقیة	۲
(۴) خواتیم	۳	(۴) غرة الکمال	۲
		(۵) وسط الحیوٰة	۲

طیّبات و بدائع مشتمل است بر غزل هایِ زمانِ عروجِ هنریِ شیخِ اجلّ سعدی و همینطور اغلب غزل هایِ خسرو از دواوینِ وی میباشد که یادگارِ سنِ کهولت و پیرانه سالیِ شاعر است در این مطلب از دو لحاظ اهمیت دارد یکی اینکه غزل هایِ طیّبات و بدائع بهترین غزل هایِ سعدی شمرده میشود

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

وهمطرحیِ خسرو با سعدی در زمینهٔ این غزل‌ها دارایِ ارزشِ فوق العاده الیست و این مسئله را حل میکند که خسروؔ در زمانِ عروجِ هنریِ خودش زیاد از سعدی استقبال کرده و از طرفِ دیگر این خیال نیز تقویت میشود که سعدی در پیرانه سالی برایِ دیدارِ خسرو به شبه قارّه مسافرت نموده و خسرو با وی شاید در ملتان ملاقات کرده و فوق العاده تحتِ تأثیرِ وی قرار گرفته است معلوم است که گفته اند حاکم ملتان شاهزاده سلطان محمد سعدی را به پشنهادِ حضرتِ امیر خسرو دعوت نموده بود. و طبقِ عقیدهٔ بعضی از نویسندگان سعدی بنا بر پیرانه سالی عذر خواسته بود ولی اشعارِ خودش را برای شاهزاده و امیر خسرو ارمغان فرستاده بود و طبقِ عقیدهٔ دیگران دعوت را پذیرفته به دهلی رسیده بین سعدی و خسرو ملاقاتی بعمل آمده بود و اگر در این باره اختلافِ نظر وجود داشته باشد درین مطلب دیگر شکی و شبهتی نیست که در روزهایِ پایانِ زندگیِ خودش حضرتِ امیر خسرو یک ارادتِ فوق العاده به سعدی پیدا کرده بود و اینک

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

غزل هایِ همطرحِ سعدی و خسرو که اغلبِ آنها مربوط به آخرین مجموعه هایِ غزلیاتِ سعدی است، این مطلب را برای ما کاملاً روشن میکند و گذشته ازین می بینیم که همگامیِ این دو شاعرِ بزرگ محدود به اتّحادِ طرحِ غزلها نیست بلکه یک وحدتِ فکری و معنوی و در نتیجه اتّحادِ مضامینِ شعری بینِ این دو غزل سرا بحدّی وجود دارد که در خصوصِ ارادتِ خسرو به سعدی شکّی را باقی نمیگذارد، بلکه دست دادنِ دیدارِ همدیگر با این شواهدِ تازه که از عدّهٔ غزلهای همطرح بدست می آید دیگر مستبعد نمی ماند و ما میتوانیم درین خصوص نظرِ خاورشناسِ فرانسوی هانری ماسه (HENRI MASSE) را با این دلائلِ تازه تائید کنیم که گفته است مسافرتِ سعدی به شبه قارّه و دیدار با امیر خسرو چندان استبعادی را ندارد. درینجا بسیار بمورد است گذشته از طرحِ غزل در زمینهٔ افکار و مطالب نیز اتّحاد و توافقِ فکریِ هر دو شاعر را روشن کنیم

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

عاشقِ جانباز و غازی

عاشق آنست که بیخویشتن از ذوقِ سماع
پیشِ شمشیرِ بلا رقص کنان می آید
س ۶:۸۶

در جهادِ نفس عاشق را کم از غازی مدان
گاهِ سربازی مقام کمتر از عیّار نیست
غ ۵:۳۳

نام و ننگ و دل و دین گو برود این مقدار
چیست تا درنظرِ عاشقِ جانباز آید
س ۳:۹۱

عشق و رُسوائی

خبر از عشق نبودست و نباشد همه عُمر
هر که او را خبر از شنعت و رسوائی نیست
س ۱:۳۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

خانهٔ عشق در خرابات است
نیکنامی در او چه کار کند
س ۴:۷۱

بدنامیست عشقِ بتان، دور به ز ما
آن عاشقے که دور ز ما نیکنام شد
خ ۷:۶۴

گفتم به شیر مردی چشم از نظر بدوزم
با تیرِ چشمِ خوبان تقویٰ سپر نباشد
س ۳:۵۹

زینسان که دل در عاشقی بگسست تقویٰ را رسن
نتوان لگام از شرم کرد این توسنِ بدرام را
خ ۱:۵

عشق و توبه

نامم بعاشقی شد و گویند توبه کن
توبت کنون چه فایده دارد که نام شد
س ۷:۶۳

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

عشق و وابستگی

عاشق گریختن نتواند ز دستِ شوق
ہر جا کہ میرود متعلّق بدامنست
ص ۱:۲۵

عشق و خطر

گر از مقابلہ شیر آید از عقب شمشیر
نہ عاشق است کہ اندیشہ از خطر دارد
ص ۱۳: د

فتنۂ حسنِ دوست

ولولہ در شہر نیست جُز شکنِ زلفِ یار
فتنہ در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
ص ۳۲:۲

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

میگذشتی شب و از ناه برآمد فریاد

کاین چه فتنه است که بر روی زمین میگذرد

ن ۵:۵۱

وفای عشق

گر متفرّق شود خاکِ من اندر جهان

باد نیارد ربود گردِ من از کویِ دوست

س ۵:۳۶

گر همه عالم شوند منکرِ ما گو شوید

دُور نخواهیم شد ما ز سرِ کویِ دوست

ن ۲:۳۱

در مشک و عود و عنبر و امثالِ طیّبات

خوشتر ز بویِ دوست دگر هیچ طِیب نیست

س ۲:۳

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دل را بسوختی و هنوز از برایِ تو
سوگند میخورد که به آتش درون شود
غ ۰:۱۱

جان بِفَشانم ز شوق در رهِ بادِ صبا
گر برساند بما صبحدمے بویِ دوست
غ ۵:۳۲

صحبتِ یاران و دیدارِ دوستان

یارا بهشت صحبتِ یارانِ همدمست
دیدارِ یارِ نامتناسب جهنّمست
ص ۱:۲۳

گر خونِ تازه میرود از ریشِ اہلِ دل
دیدارِ دوستان که ببینند مرہمست
ص ۹:۲۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دنیا خوشست و مال عزیزست و تن شریف
لیکن رفیق بر ہمہ چیزے مقدّمست
س ۲۳ : ۱۰

آرام نیست در ہمہ عالم باتّفاق
ور ہست در مجاورتِ یارِ محرمست
س ۲۳ : ۸

خسرو برو بکنجِ قناعت قرار گیر
می نوش و سر متاب ز یارے کہ محرم است
س ۲۴ : ۹

کویِ دوست

گر متفرّق شود خاکِ من اندر جہان
باد نیارد ربود گردِ من از کویِ دوست
س ۳۶ : ۵

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گر همه عالم شوند منکرِ ما گو شوید
دور نخواهیم شد ما ز سرِ کویِ دوست
غ ۲:۳۱

ما را ز کویِ جانان عزمِ سفر نباشد
بی عمر زندگانی کس را بسر نباشد
غ ۱:۲

قضا و قدر

سعدی قلم بسختی رفتست و نیک بختی
پس هرچه پیش آید گردن بنه قضا را
ص ۱۱:۱

دیوانگان نترسند از صولتِ قیامت
بشکیبد اسب چوبین از سیف و تازیانه
ص ۱:۴۲

نه من اسیرِ بتانم به اختیار و لیکن
گسست می نتواند کسی کمندِ قضا را
غ ۱:۲

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

رفت و باز آمدنش تا بقیامت نبوَد
ای قیامت تو بیا زود که تا باز آید
خ ۲،۸۲

معنویّت و مادّیت

خود پرستی خیزد از دنیا و جاه
نیستی و حق پرستی خوشتر است
س ۳،۱۱۴

وان جان کنان که در غمِ ماالست جایِ شان
جان داده اند و پارهٔ خاکی خریده اند
خ ۸،۶۸

لایِ شهادت

ای پیر خاکِ پایِ تو نورِ سعادت است
مقراضِ توبه تو چو لایِ شهادت است
خ ۱،۱۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بلا

دریغ جان که یکی بیش نیست ورنه ز چشمت
به نرخِ نیک خریدن توان متاعِ بلا را
ن ۴:۲

ذاتِ الٰهی

کس را بقایِ دایم و عهدِ مقیم نیست
جاوید پادشاهی و دایم بقایِ تست
ن ۱۲:۳۴

هر جا که پادشاهی و صدری و سروری
موقوفِ آستانِ در کبریایِ تست
ن ۱۳:۳۴

توحید

کُشته بینند و مُقاتل نشناسند که کیست
کاین خدنگ از نظرِ خلق نهان می آید
ن ۶:۱۴

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اندرون باتو چنان اُنس گرفتست مرا
کہ ملالم ز ھمہ خلقِ جہان می آید
س ۸:۸۶

نظر بروی تو انداختن حرامش باد
کہ جز تو در ھمہ عالم کسے دگر دارد
س ۱۰:۱۴۸

خسرو چہ گوئی از خم و ساغر کہ میکشان
جای شراب ساغرِ وحدت کشیدہ اند
خ ۷:۷

سعدیؔ بشوی لوحِ دل از نقشِ غیرِ او
علمے کہ رہ بحق ننماید جہالتست
س ۱۱:۱۲

عشقِ ذات

دگر بہشت مصوّر کنند عارف را
بہ غیرِ دوست نشاید کہ دیدہ بردارد
س ۲:۱۴۸

130799

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

غلامیِ جانان (عبودیّت)

بجز غلامیِ دلدارِ خویش سعدی را
ز کاروبارِ جهان گر شهیست عار آید
س ۱۹ : ۱۳

آزاد گشته اند بکلّی ز هردو کون
وز جان و دل غلامی جانان خریده اند
خ ۷ : ۳

غمِ دوست

هرکس بجهان خرّمئے پیش گرفتند
ما را غمت ای ماه پری چهره تمامست
س ۲۰ : ۲

آبِ حیاتست نیست خاک سر کوی دوست
گر دو جهان خرّمیست ما و غمِ روی دوست
س ۲۰ : ۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اگر دو اسبه در آید به گردِ تو نرسد
گلِ پیاده که او بر صبا سوار آید
غ ۲:۸۰

مستی و بی‌خبری

سعدی از بارگاهِ قربتِ دوست
تا خبر یافتست بی‌خبرست
س ۱۴:۱۶

چند گوئی که مست و بی‌خبری
هرکه او مست نیست بی‌خبراست
غ ۱۱۸ ״

باغ داد از نشاط و عیش خبر
ای خوش آنکس که مست و بی‌خبراست
غ ۱۱۸: ״

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

کوثر و سلسبیل

هرگز نشان ز چشمۂ کوثر شنیدۂ
کو را نشانے از دہنِ بے نشانِ تست
س ۳۲: د

تر دامنان کسان شده اند از تو کز صفا
دامن ز سلسبیل و ز کوثر کشیده اند
خ ۶۹: د

تسلیم و رضا

گر تاج میدہی غرضِ ما قبولِ تو
ور تیغ میزنی طلبِ ما رضای تست
س ۳۴: ۳

گر بنده مینوازی و گر بنده میکشی
زجر و نواخت ہرچه کنی رایِ تست
س ۳۳: ۴

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ما جان فدایِ خنجرِ تسلیم کرده ایم
خواهی ببخش و خواه بکش رائی رائیِ تست
خ ۱۳۵:۵

رحمتِ الٰہی

شاید که در حساب نیاید گناهِ ما
آنجا که فضل و رحمتِ بے منتہایِ تست
س ۴۴:۱۱

سِدرہ وطوبیٰ

برتر جہان جمازهٔ همّت که کا هلند
آن بختیان که سِدره و طوبیٰ چریده اند
خ ۶۰:۳

عجبست پیشِ بعضے که تر است شعرِ سعدی
ورقِ درختِ طوبیست چگونه تر نباشد
س ۵۱:۱۱

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

لقای الهی

غوغای عارفان و تمنای عاشقان
حرص بهشت نیست که شوق لقای تست
ص ۳۳:۲

هست خورشید قیامت روی تو
خط مشکین دفتر یوم الحساب
غ ۵:۱

زان قیامت عالمی در جنت است
بنده خود تا قیامت در عذاب
غ ۶:۵

رضوان و فردوس

رضوان مگر سراچهٔ فردوس برگشاد
کاین حوریان بساحت دنیا خزیده اند
ص ۱۲:۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آبِ حیات در لبِ اینان بظنِّ من
کز لوله‌های چشمۂ کوثر مکیده‌اند
س ۶۷ : ۶

حورانِ بہشتی که دلِ خلق ستانند
ہرگز نستانند دلِ ما که تو داری
س ۹۴ : ۳

یوسف

صورتِ یوسفِ نادیده صفت میکردیم
چون بدیدیم زبانِ سخن از کار برفت
س ۴۶ : ۳

عقل و عشق

به خرابات چه حاجت که یکے مست شود
که به دیدارِ تو عقل از سرِ ہشیار برفت
س ۴۶ : ۱

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دیوانہ میکند دلِ صاحب تمیز را
ہر گہ کہ التفات پری وار میکند
س ۳:۱۶

دُنیا و دین وصبر وعقل از من برفت اندر غمش
جائے کہ سُلطان خیمہ زد غوغا نمانَد عام را
س ۹:۳

ہر چہ از عقل فزون شد ہمہ عمرم جوجو
اندر این غارتِ غم جملہ بہ یک بار برفت
غ ۱:۳۱

جز عقلِ عاقلان نکند صیدِ چشم تو
مست است وقصدِ مردم ہشیار میکند
غ ۹:۱۴

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دورنمای

زندگانی شیخ اجلّ سعدیؒ

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دورنمایِ زندگانیِ شیخ اجل سعدی

بین ۶۰۰ تا ۶۱۵ھ = ۱۲۰۳ تا ۱۲۱۹م	تولدِ شیخ (در شیراز)
۶۲۰ تا ۶۲۳ ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۶م	سیر و سفر
۶۲۳ھ تا ۶۵۴ھ = ۱۲۲۶م تا ۱۲۰۶ ۱۲۵۷م	تحصیلات
۶۵۴ھ = ۱۲۵۶، ۱۲۵۷م	بازگشت بشیراز
۶۵۰ تا ۶۵۶ھ = ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۸م	آغازِ شہرت
۶۵۵ھ = ۱۲۵۷م	تألیفِ بوستان
۶۵۶ھ = ۱۲۵۸م	تألیفِ گلستان
بین ۷۵ تا ۹۴	مدتِ زندگانی
بین ۶۹۰، ۶۹۴ھ = ۱۲۹۱، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵م	وفاتِ شاعر (در شیراز)

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

معاصران :

آتابک مظفرالدّین

اغلمش

امیر خسرو، حضرت

جلال الدّین رُومی، مولانا

جمال الدّین ابوالفرج عبدالرحمٰن

شہاب الدّین سہروردی، شیخ

فریدالدّین عطّار، شیخ

کمال الدّین اسماعیل

نصیرالدّین طوسی، خواجہ

ممدوحان :

ابوبکر محمد رکن الدّین، قاضی

آتابک آبش خاتون

آتابک مظفرالدّین ابوبکر

آتابک مظفرالدّین سلجوق

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

امیر انکیانو

امیر فخر الدین

امیر محمد بیگ

ایلخان

ترکان خاتون

شمس الدین حسین

شمس الدین محمد جوینی

علاء الدین عطا ملک جوینی

مجد الدین اسعد رومی

معتصم باللہ

نور الدین محمد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دورنمایِ

زندگانیِ حضرتِ امیر خسروؒ

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دورنمای زندگانی حضرت امیر خسرو

آغاز قرن هفتم هجری آغاز قرن یازدهم میلادی	در دنیا گانش به بند
۶۵۱ھ — ۱۲۵۲/ ۱۲۵۳م	تولد امیر خسرو در مومن پور (پٹیالی)
۶۵۹ھ — ۱۲۶۰ / ۱۲۶۱م	مرگ پدرش
۶۵۹ھ ۱۲۶۰/ ۱۲۶۱م (کمی بعد از آن)	آمدن بدهلی پیش عماد الملک جد مادری خود
۶۶۳ھ — ۱۲۶۴ / ۱۲۶۵م	آغاز شعر گفتن بتقلید انوری و سنائی
۶۶۴ھ — ۱۲۶۵/ ۱۲۶۶م بسن دوازده سالگی	احراز لقب طوطی هند از زبان غیاث الدین بلبن
۶۷۱ھ — ۱۲۷۲ / ۱۲۷۳م بسن بیست سالگی	مرگ جدش (عماد الملک)
۶۷۱ھ — ۱۲۷۲ ۱۲۷۳م	منسلک گشتن او بدربار سلطان بلبن
۶۷۱ھ — ۱۲۷۲ ۱۲۷۳م	بیعت بدست حضرت نظام الدین اولیا
۶۷۸ھ — ۱۲۷۹ ۱۲۸۰م	رفتن او به لکهنوتی با پدر بغرا خان
۶۷۸ھ — ۱۲۷۹ ۱۲۸۰م (کمی بعد از آن)	برگشتن او بدهلی
۶۷۸ھ — ۱۲۷۹ ۱۲۸۰م	مسافرت او بملتان با شاهزاده محمد سلطان
۶۸۳ھ — ۱۲۸۴ / ۱۲۸۵م	اسیر شدن بدست چنگیزیان با حسن دهلوی (در جنگی که محمد سلطان بدست آنان شهید شد)

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۶۸۳ھ—۱۲۸۴/۱۲۸۵م چند ماہ بعد از آن	رہائی از دستِ چنگیز خانیان و برگشتن بدھلی
۶۸۳ھ—۱۲۸۴/۱۲۸۵م	رفتن بہ اودہ با امیر حاتم خان
۶۸۳ھ—۱۲۸۴/۱۲۸۵م	برگشتن بدھلی
۶۸۹ھ—۱۲۹۰م	منسلک گشتنِ او بدربارِ جلال الدّین خلجی
۶۹۵ھ—۱۲۹۵/۱۲۹۶م	منسلک گشتنِ او بدربارِ علاء الدّین خلجی
۶۹۸ھ—۱۲۹۸/۱۲۹۹م	مرگِ مادرِ مہربانش
۷۱۶ھ—۱۳۱۶/۱۳۱۷م	منسلک گشتنِ او بدربارِ قطب الدّین مبارکشاہ خلجی
۷۱۹ھ—۱۳۱۹/۱۳۲۰م	تقدیم نمودنِ مسودۂ افضل الفواید (ملفوظاتِ حضرت نظام الدینؒ اولیاءؒ) خدمتِ مرشدِ خودش
۷۲۱ھ—۱۳۲۱/۱۳۲۲م	جلوسِ تغلق شاہ بتختِ دھلی و گفتنِ قصیدہ ای بمدحِ او
۷۲۲ھ—۱۳۲۲م	رفتنِ او بہ دیوگری با شاہزادہ الغ خان
۷۲۴ھ—۱۳۲۴م	رفتنِ او بہ بنگالہ و اودہ با تغلق شاہ
۷۲۴ھ—۱۳۲۴م	وفاتِ حضرتِ نظام الدین اولیاءؒ
۷۲۴ھ—۱۳۲۴م	برگشتنِ او بدھلی
۲۹ ذیقعدہ ۷۲۵ھ/۱۳۲۵م	وفاتِ شاعر

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

آثارِ حضرت امیر خسروؔ

شمارہ	اسامیِ تألیفات	سالِ ہجری تألیف	سالِ میلادی	ملاحظات
۱	تحفۃ الصغر	۶۷۱ھ	۱۲۷۲-۱۲۷۳	دیوان اوّل
۲	وسط الحیوٰۃ	۶۸۳ھ	۱۲۸۴-۱۲۸۵	دیوان دوم
۳	قران السعدین	۶۸۸ھ	۱۲۸۹	مثنوی
۴	مفتاح الفتوح	۶۹۰ھ	۱۲۹۱	مثنوی
۵	غرّۃ الکمال	۶۹۳ھ	۱۲۹۳	دیوان سوم
۶	مطلع الانوار	۶۹۸ھ	۱۲۹۸-۱۲۹۹	مثنوی دربرابر مخزن اسرارِ نظامی
۷	شیرین و خسرو	۶۹۸ھ	۱۲۹۸-۱۲۹۹	مثنوی دربرابر خسرو و شیرینِ نظامی
۸	مجنون و لیلی	۶۹۹ھ	۱۲۹۹-۱۳۰۰	مثنوی دربرابر لیلی و مجنونِ نظامی
۹	آئینۂ سکندری	۶۹۹ھ	۱۲۹۹-۱۳۰۰	مثنوی دربرابر سکندر نامۂ نظامی
۱۰	ہشت بہشت	۷۰۱ھ	۱۳۰۱-۱۳۰۲	مثنوی دربرابر ہفت پیکرِ نظامی
۱۱	تاریخ علائی	۷۱۱ھ	۱۳۱۱-۱۳۱۲	مثنوی
۱۲	عشیقہ	۷۱۵ھ	۱۳۱۵	مثنوی
۱۳	بقیۂ نقیہ	۷۱۶ھ	۱۳۱۵-۱۳۱۶	[illegible]
۱۴	نہ سپہر	۷۱۸ھ	۱۳۱۸-۱۳۱۹	مثنوی

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آثارِ حضرت امیر خسروؒ

شماره	اسامیِ تالیفات	سالِ ہجری تالیف	سالِ میلادی	ملاحظات
۱۵	افضل الفوائد	۷۱۹ھ	۱۳۱۹ - ۱۳۲۰	ملفوظات و احوالِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ در نثر
۱۶	اعجازِ خسروی	۷۱۹ھ	۱۳۱۹ - ۱۳۲۰	باسم دیگرآن رسائل الاعجاز در نثر فنی و مصنوع
۱۷	نہایۃ الکمال	درحدود پس از تخت نشینیِ سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ھ مصادف با ۱۳۲۵م)		دیوان پنجم
۱۸	تغلقنامہ	۷۲۵ھ		مثنوی
۱۹	خالق باری	(بصورت مثنوی بزبان فارسی و اردو، ولی انتساب این تالیف بہ خسرو مسلّم نیست)		
۲۰	جواہرِ خسروی	(مجموعۂ منظومات و سخنان متفرق بزبان اردو و ھندی از آثارِ امیر خسرو کہ گرد آورندِ مجموعہ آنرا باین اسم موسوم ساختہ اند)		
۲۱	دیباچۂ غرۃ الکمال	(اصلاً جزو دیوان غرۃ الکمال بودہ کہ بصورت مستقل نیز چاپ کردہ اند)		

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مآخذ

غزلیاتِ حضرتِ سعدیؔ و خسروؔ

دیوانِ حضرتِ سعدیؔ:
غزلیاتِ قدیم
خواتیم
بدائع
طیّبات

دیوانِ حضرتِ خسروؔ:
تحفۃ الصغر
وسط الحیوۃ
غرۃ الکمال
بقیۂ نقیہ
نہایۃ الکمال

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

فهرست

غزلهای همطرح سعدیؒ و خسروؒ

درین فهرست شمارهٔ عنوان در وسط عدد مسلسل
طرح غزلیات و شماره ای که در اوّل مصراع های
اولی از مطالع غزلیات قرار دارد عدد مسلسل غزلهای
هردو شاعر را و شمارهٔ که در ذیل اسم ماخذ آورده
شده شمارهٔ غزل را در آن تألیف نشان میدهد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

فهرستِ غزلیاتِ هم‌طرحی

۱

(باختلافِ بحر)

س[۱]: مشتاقی و مهجوری از حد گذشت یارا	خ[۲*]: ز دور نیست تیرِ نظر بروی تو ما را
۲	
س[۳]: امشب بیک تر میزنند این طبلِ بی هنگام را	خ[۵]: بهرِ تو خلقی میکشد آخر من بدنام را
س[۴]: برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را	
۳	
س[۶]: غافلند از زندگی مستانِ خواب	خ[۷]: زاد چون از صبح روشن آفتاب
س[۸]: ماهرویا روی خوب از من متاب	خ[۹]: ای ترا در دیدهٔ من جای خواب
۴	
س[۱۰]: چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت	خ[۱۱]: چه تیر بود که چشم تو ناگهان انداخت
۵	
س[۱۲]: مجنون عشق را دگر امروز حالتست	خ[۱۳]: ای پیر خاک پای تو نور سعادتست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

باختلافِ قافیه

س[14]: *دردِ عشق از تندرستی خوشتر است (غیاث)
خ[15]: مفلسی از پادشائی خوشتر است (نهایة الکمال)

7

س[16]: عیبِ یاران و دوستان هنر است (خوش‌تیمر)
خ[17]: شب گذشتست و اولِ سحر است (ترجیع‌بند)

خ[18]: شاخِ گل از نسیم جلوه گر است (نهایة الکمال)
خ[19]: دامنِ گل ز ابر پُر گهر است (نهایة الکمال)

8

س[20]: بر من که صبوحی زده ام خرقه حرامست (غیاث)
خ[21]: ما را چه غم امروز که معشوقه بکام است (نهایة الکمال)

9

س[22]: کارم چو زلفِ یار پریشان و درهمست (غیاث)
خ[23]: گر باغ پر شگوفه و گلزار خرم است (نهایة الکمال)

س[24]: یارا بهشت صحبتِ یاران همدمست (غیاث)

10

س[25]: هزار سختی اگر بر من آید آسانست (غیاث)
خ[26]: رسید فصلِ گل و باد عنبر افشانست (نهایة الکمال)

11

س[27]: چه روایست آنکه پیشِ کار روانست (غیاث)
خ[28]: بهر بیتے که وصفِ آن رخانست (نهایة الکمال)

12

س[29]: امشب براستی شبِ ما روزِ روشنست (غیاث)
خ[30]: آن خطِ پر بلا که در آغازِ رُستن است (نهایة الکمال)

---

* مضمون مصرع اول و دوم مصرعهای چهار مصرع پانزدهم نظر به شباهت معانی دیگر با وجود اختلاف بود مورد اول و اختلاف قافیه در مورد دوم استثناً انتخاب شده است

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۱۳
س[۳۱]: ای کابِ زندگانی من در دهانِ تُست
خ[۳۳]: ای غمزه زن که تیرِ جفا در کمانِ تُست
س[۳۲]: هر صبحدم نسیمِ گل از بوستانِ تُست

۱۴
س[۳۳]: ای یارِ ناگزیر که دل در هوایِ تُست
خ[۳۵]: ای آرزویِ دیده دلم در هوایِ تُست

۱۵
س[۳۴]: آبِ حیات نیست خاکِ سرِ کویِ دوست
خ[۳۷]: عمر بپایان رسید در هوسِ رویِ دوست

۱۶
س[۳۸]: هر چه در رویِ تو گویند بزیبائی هست
خ[۳۹]: در سرم تا زِ سرِ زلفِ تو سودائی هست

۱۷
س[۴۰]: دردیست دردِ عشق که هیچش طبیب نیست
خ[۴۱]: بیرون میا ز پرده که ما را شکیب نیست

۱۸
س[۴۲]: ای که گفتی هیچ مشکل چون فراقِ یار نیست
خ[۴۳]: آفتِ دینِ مسلمانی جز آن عیار نیست

۱۹
س[۴۴]: دو چشم آن سنگدل پریشان داشت
خ[۴۵]: ترکِ ستم کرد قصد امیان داشت

۲۰
س[۴۶]: کیست آن لعبتِ خندان که پریوار برفت
خ[۴۷]: برگ ریز آمد و برگِ گل و گلزار برفت

۲۱
س[۴۸]: کس این کند که دل از یارِ خویش بردارد
خ[۴۹]: کسی که شمعِ جمالِ تو در نظر دارد

۲۲
س[۵۰]: کیست آن ماهِ منور که چنین می گذرد
خ[۵۱]: شب سوزی که بر این جانِ حزین می گذرد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۲۳

س[۵۲]: کے بُرست این گلِ خندان و چنین زیبا شد
خ[۵۳]: هر کرا داعیهٔ دردِ طلب پیدا شد

۲۴

س[۵۴]: سرِ جانان ندارد هر که او را خوفِ جان باشد
خ[۵۵]: کسے را کاینچنین زُلف و بناگوش آنچنان باشد

خ[۵۶]: ترا از وجهِ دل بُردن ورایِ حسن آن باشد

۲۵

س[۵۷]: چه کسی که هیچکس را بتو بر نظر نباشد
خ[۵۸]: گذرد مهے و یکشب بمَنَت گذر نباشد

۲۶

س[۵۹]: با کاروانِ مصری چندین شکر نباشد
خ[۶۰]: ما را ز کویِ جانان عزمِ سفر نباشد

۲۷

س[۶۱]: فلک را این همه تمکین نباشد
خ[۶۲]: چمن را رنگ و بُو چندین نباشد

۲۸

س[۶۳]: امروز در فراقِ تو دیگر بشام شد
خ[۶۴]: بر من کنون که بے تو جهان تیره فام شد

۲۹

س[۶۵]: آن سرو که گویند ببالایِ تو ماند
خ[۶۶]: من سرو ندیدم که ببالای تو ماند

۳۰

س[۶۷]: اینان مگر ز رحمتِ محض آفریده اند
خ[۶۸]: اهلِ خرد که از همه عالم بریده اند

خ[۶۹]: یاران که زخمِ تیرِ بلایت چشیده اند

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خ[۷۰]: زندانِ پاکباز که از خود بریده اند

۳۱

س[۷۱]: یار باید که هر چه یار کند

خ[۷۲]: هر که دل با غمِ تو یار کند

۳۲

س[۷۳]: خوبرویانِ وفا پیشه جفا نیز کنند

خ[۷۴]: دلبران مهر نمایند و وفا نیز کنند

۳۳

س[۷۵]: سروِ بلند بین که چه رفتار میکند

خ[۷۶]: شوخی نگر که آن بتِ عیّار میکند

۳۴

س[۷۷]: هر لحظه در برم دلِ از اندیشه خون شود

خ[۷۸]: هر شب دلم ز دستِ خیالت زبون شود

۳۵

س[۷۹]: مرا چو آرزوی رویِ آن نگار آید

خ[۸۰]: بهار بی رخِ گلرنگِ تو چه کار آید

۳۶

س[۸۱]: کاروانِ شکر از مصر بشیراز آید

خ[۸۲]: باشد آن روز که آن فتنه بما باز آید

خ[۸۳]: بسرِ من اگر آن طرفه پسر باز آید

۳۷

س[۸۴]: نه چندان آرزومندم که وصفش در میان آید

خ[۸۵]: سحرگاهان که باد از سویِ گل عنبرفشان آید

۳۸

س[۸۶]: آن نه عشقست که از دل بدهان می آید

خ[۸۷]: سبزه هامی دمد و آب روان می آید

۳۹

س[۸۸]: زینهار از دهان خندانش

خ[۸۹]: لب نگر وان دهانِ خندانش

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

خ		س
خ[91]: نکنم ز عشق توبه که سرِ گناه دارم (نهایة الکمال)	۴۰	س[90]: من اگر نظر حرامست چه بسی گناه دارم (طیبات)
خ[93]: شمعِ فلک برآید با آتشین زبانه (تحفة الصغر)	۴۱	س[92]: بر می زند ز مشرق شمعِ فلک زبانه (طیبات)
خ[95]: چون می رسد دست بپایی که تو داری (نهایة الکمال)	۴۲	س[94]: هرگز نبود سرو ببالا که تو داری (طیبات)
خ[97]: باز ای سروِ خرامان ز کجا می آئی (نهایة الکمال)	۴۳	س[96]: تو پری زاده ندانم ز کجا می آئی (بدایع)

استفاده

در تنظیم دور نمای زندگانی شیخ اجل سعدی از کلیات وی که با تصحیح و مقدمه و تعلیقات دانشمند گرامی آقای دکتر مظاہر مصفا، استاد دانشگاه تهران منتشر شده و برای دور نمای زندگانی حضرت امیر خسرو از تألیف دانشمند شهیر جناب آقای دکتر وحید میرزا موسوم به LIFE AND WORKS OF AMIR-KHUSRAU که جزو انتشارات دانشگاه پنجاب (لاهور) میباشد استفاده شده است.

برای کلمهٔ ساکن که در یکی از ابیات غزلهای خسرو آورده شده و در فرهنگ فوق آنرا ضبط کرده ایم نظر ما با مراجعه به یکی از تألیفات قرن هفتم هجری جهان نامه که مؤلف آن با امیر خسرو معاصر بوده است تائید شده. تألیف نیز این کلمه را در متن دارد و دانشمند گرامی آقای دکتر محمد امین ریاحی که آنرا تصحیح و با مقدمه و تعلیقات و فرهنگ منتشر فرموده اند کلمهٔ مزبور را "متین و موقر" معنی کرده اند.

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

سعدی و خسرو

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را
بارے بہ چشمِ احسان در حالِ ما نظر کن
کز خوانِ پادشاہان راحت بوَد گدا را
سلطان کہ خشم گیرد بر بندگانِ حضرت
حکمش رسد ولیکن حدّے بوَد جفا را ۲
من بے تو زندگانی خود را نمی پسندم
کاسایشے نباشد بے دوستان گدا را
چون تشنہ جان سپردم آنگہ چہ سود دارد
آب از دو چشم دادن بر خاکِ من گیا را

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ز دور نیست میسر نظر به روی تو ما را
چه دولتے است تعالی اللہ از قدِ تو قبا را
از آنگہے کہ تو سلطان بہ ملکِ دل بنشستی
نشاطِ خواب بہ شبہا حرام گشت گدا را
زتیغ کُش بخصوم کہ پادشاہ بتانی
بدور باشِ فراقم مکُش ز بہرِ خدا را
در مرغ جان کہ یکے بیش نیست ورنہ ز حشمت
بہ نرخ نیک خریدن توان متاعِ بلا را
خرامش سر کو کن گہ از گہے بکرشمہ
کہ زیر خاک کنی زندہ کشتگان بلا را

٣

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۶

حالِ نیازمندی در وصف می نیاید
آنگه که باز گردی گوئیم ماجرا را

باز آ و جانِ شیرین از من ستان به خدمت
دیگر چه برگ باشد درویشِ بے نوا را

یا رب تو آشنا را مهلت ده و سلامت
چندانکه باز بیند دیدارِ آشنا را

نه ملکِ پادشه را در چشمِ خوبرویان
وقعیست، اے برادر، نه زهدِ پارسا را

اے کاش برفتادے برقع ز روی لیلی!
تا مدّعی نماندے مجنونِ مبتلا را

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مفرّحے کہ طبیبان دہند دوست ندارم
کہ بُرد لذّتِ دردت ز کام ذوقِ دوا را

چو جان دھم قدمے سویم آوری کہ عزیزان
گلے دریغ ندارند خاک اھلِ وفا را

نہ من اسیرِ تبانم بہ اختیار ولیکن
گسست می نتواند کسے کمندِ قضا را

نسیم ہم نرسد زو گہے کہ زندہ بمانم
مگر کہ بر سرِ کویش گذر نماند صبا را

بچشمِ خسرو از آنگہ کہ جا گرفت خیالش
ز آبِ چشم بہر سو گلے شگفت صبا را

د

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدی قلم به سختی رفتست و نیک بختی
پس هرچه پیشت آید گردن بنه قضا را

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

ے

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

امشب سبکتر میزنند این طبلِ بیهنگام را
یا وقتِ بیداری غلط بودست مرغِ بام را
یک لحظه بود این یا شبی کز عمرِ ما تاراج شد
ما همچنان لب بر لبی نابر گرفته کام را
هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام را
گر پای بر فرقم نهی تشریفِ قربت میدهی
جز سر نمیدانم نهادن. عذرِ این اقدام را
چون بختِ نیک انجام را با ما بکلّی صلح شد
بگذار تا جان میدهد بدگویِ بدفرجام را ۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بہرِ تو خلقے میکشد آخر منِ بدنام را
بس می نیابم چون کنم وہ این دلِ خود کام را
یک شب بہ بامے دیدمت آنگہ بیادِ پای تو
رنگین بساطے میکنم از خونِ دل آن بام را
خواہم کہ خونِ خود چو می در گردنِ جامت کنم
دانی چہ دولت میدھی ہر ساعت از لب جام را
تا چند ہر دم از صبا در جنبش آید زلفِ تو
آخر دمے آرام دہ دلہای بے آرام را
گر آبِ چشمے نیستت بارے کم از نظّارۂ
این دم کہ آتش در زدم بازارِ ننگ و نام را

9

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدیؔ علم شد در جہان صوفی و عامی گو بدان
ما بُت پرستی میکنیم آنگہ چنین اصنام را

۱۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

نگرفت در تو سوزِ من اکنون کہ خواہم چارہ ای
دوزخ مگر پُختہ کند این شعلہ ہایِ خام را
من عاشقم اے پندگو نبوَد گوارانم کہ تو
از عافیت شربت دہی جان بلا آشام را
زینسان کہ دل در عاشقی بگسست تقویٰ را رسن
نتوان لگام از شرع کرد این توسنِ بد رام را
گر کُشتہ شد خسرو زغم تہمت چہ بر خوبان نہم
چون چرخ خنجر میدہد در کشتنم بہرام را 11

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

برخیز تا یک سو نهیم این دلقِ ازرق فام را
بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقویٰ نام را
ہر ساعت از نو قبلۂ با بت پرستی میرود
توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را
مے با جوانان خوردنم بارے تمنّا میکند
تا کودکان در پے فتند این پیرِ دُرد آشام را
سرمایۂ بیچارگی قطمیرِ مردم میشود
ماخولیایِ مهتری سگ میکند بلعام را
زین تنگنایِ خلوتم خاطر بصحرا میکشد
کز بوستان بادِ سحر خوش میدهد پیغام را 12

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۱۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

غافل مباش ار عاقلی، دریاب اگر صاحبدلی
باشد کہ نتوان یافتن دیگر چنین ایّام را

جائے کہ سروِ بوستان باپایِ چو بین می چمد
ما نیز در رقص آوریم آن سروِ سیم اندام را

دلبندم آن پیمان گسل، منظورِ چشم، آرامِ دل
نئے نئے دلآرامش مخوان کز دل ببُرد آرام را

دنیا و دین و صبر و عقل از من برفت اندر غمش
جائے کہ سلطان خیمہ زد، غوغا نماند عام را

بارانِ اشکم میدود وز ابرم آتش میجهد
با پختگان گو این سخن سوزش نباشد خام را

۱۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدیؔ ملامت نشنود ور جان درین سر میرود
صوفی گران جانی ببر ساقی بیاور جام را

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۱۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

غافلند از زندگی مستانِ خواب
زندگانی چیست، مستی از شراب
تا نپنداری شرابے گفتمت
خانہ آبادان و عقل از وے خراب
از شرابِ شوقِ جانان مست شو
کانچہ عقلت میبرد شرّاست و آب ۱۸
قرب خواہی، گردن از طاعت مپیچ
خواجگی خواہی، سر از خدمت متاب
خفتہ در وادی و رفتہ کاروان
ترسمش منزل نبیند جز بخواب

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

زاد چون از صبحِ روشن آفتاب

ساقیِ خورشید رُو در دہ شراب

لعل ندہی آن عرق در دہ کہ چون

گل بر آرد ہم گل است و ہم گلاب

خرم آن کو غرق می باشد مدام

۱۹ چون خیالِ دوست در مَی ہای ناب

عاشقی با پارسائی ہم خوش است

ہمچنان کافتد میان باد آب

ہست ما را نازنینے می پرست

کو کہم بریان کند گاہے کباب

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

تا نباشی تخمِ طاعت، دخلِ عیش
برنگیری، رنج بین و گنج یاب
چشمۂ حیوان بتاریکی دراست
لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب
هر کہ دائم حلقہ بر سندان زند ۲۰
ناگهش روزے بباشد فتحِ باب
رفت باید تا بکامِ دل رسید
شب نشستن، تا برآید آفتاب
سعدیا گر مزد خواهی بے عمل
تشنہ خسپد کاروانے در سراب

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

نیم شب کامد مرا بیدار کرد
من ہمان دولت ہمی دیدم بخواب
بیخودے زد راہم از نے تا بصُبح
خانہ خالی بود و اُو مست و خراب
آخرِ شب صُبح را کردم غلط
زانکہ ہم رویش بُد و ہم ماہتاب
زُلف بر کف شب ہمی پنداشتم
کز بناگوشش برآمد آفتاب
خاست از خواب و شرابم داد و گفت
نوش کُن بر بادِ شاہِ کامیاب

۲۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شاہ قطبُ الدّین کلیدِ ہفت ملک
کز درش دارد جہانے فتحِ باب

۲۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ماهرویا رویِ خوب از من متاب

بی خطا کُشتن چه می‌بینی صواب

دوش در خوابم در آغوش آمدی

وین نپندارم که بینم جز بخواب

از درونِ سوزناک و چشمِ تر

نیمهٔ در آتشم نیمے در آب ۲۴

هر که باز آید ز در پندارم اوست

تشنهٔ مسکین آب پندارد سراب

ناوکش را جانِ درویشان هدف

ناخنش را خونِ مسکینان خضاب

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ای ترا در دیدهٔ من جای خواب

دیدهٔ بی خوابم از تو جای آب

شب چو خوابم نیست بهر دیدنت

چند سازم خویش را عمدا بخواب

گل شد از عکس رخت در چشم من

ز آتش دل میکشم زان گل گلاب ۰۵

با خیال زلف و رویت چشم من

نیمه ابرست و نیمه آفتاب

زان لب میگون که هوش از من برد

خون همی گریم چو بر آتش کباب

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اُو سُخن میگوید و دل می بَرد۔

او نمک می ریزد و مردُم کباب

حیف باشد بر چنین تن پیرہن

ظلم باشد بر چنان صُورت نقاب

خُوی بداماں از بنا گوشش بگیر

تا بگیرد خامہ ات بُوئ گلاب

فتنہ باشد شاھدے شمعے بدست

سرگران از خواب و سرمستِ شراب

بامدادے تا بشب رویت مپوش

تا بپوشانی جمالِ آفتاب

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ازلبت دارم سؤالے چون کنم
تنگ می آید دہانت در جواب
مست گشتم بسکہ خوردم خونِ دل
چون نگردم مست با چندین شراب
ہست خورشیدِ قیامت روی تو
۲۷ خطِ مشکین دفترِ یوم الحساب
زان قیامت عالمے در جنّت است
بندہ خسرو تا قیامت در عذاب

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدیا گر در برش خواہی چو چنگ
گوشمالت خورد باید چون رباب

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۲۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چه فتنه بود که حُسنِ تو در جهان انداخت
که یکدم از تو نظر بر نمی توان انداخت
بلایِ غمزهٔ نامهربانِ خونخوارت
چه خُون که در دلِ یارانِ مهربان انداخت
ز عقل و عافیت آن روز بر کران ماندم
که روزگار حدیثِ تو در میان انداخت ۳۰
نه باغ ماند و نه بُستان که سروِ قامتِ تو
برُست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
تو دوستی کُن و از دیده مفکنم زنهار
که دُشمنم زبرایِ تو در زبان انداخت

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چه تیر بود که چشمِ تو ناگهان انداخت
که بر نشانهٔ دلهایِ عاشقان انداخت

شمایلِ قدِ رعنا و طبعِ موزونت
هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت

چه کرد پیشِ رُخت گُل، که گُلفروش او را
۳۱
بدستِ خود به گلو بسته ریسمان انداخت

کمالِ حُسنِ تو جائے رسید در عالم
که خلق را به دو خورشید در گمان انداخت

وفا و مهرِ تو اے یارِ بیوفا، ما را
جُدا ز خدمتِ یاران و دوستان انداخت

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

به چشم های تو کان چشم کز تو برگیرند
دریغ باشد بر ماهِ آسمان انداخت
همین حکایت روزے به دوستان برسد
که سعدی از پیِ جانان برفت و جان انداخت

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

به هر نفس غمِ عشقت هزار تیرِ بلا
به نزدِ خسروِ مسکین ناتوان انداخت

۳۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

مجنونِ عشق را دگر امروز حالتست
کاسلام دینِ لیلی و دیگر ضلالتست

فرهاد را ھر آنچه که شیرین ترُش کند
این را شکیب نیست گر آنرا ملالتست

عذرا که نانوشته بخواند حدیثِ عشق
داند که آبِ دیدۂ وامق رسالتست

مطرب ہمین طریقِ غزل گو نگاه دار
کاین ره که برگرفت بجائے دلالتست

اے مدّعی که میگذری برکنارِ آب
ما را که غرقه ایم ندانی چه حالتست ۳۴

اے پیر خاکِ پای تو نورِ سعادت است

مقراضِ توبهٔ تو چو لای شهادتست

هستی تو آن نظام که نونِ خطابِ تو

محرابِ راست کردن برای عبادتست

دید آنکه طلعتِ تو و بیدار یش نبود

۳۵ هست آن سگے که خفتنِ صبحش بعادتست

تو شمعِ صبح و شعلهٔ شوقے که از تو خاست

زان هر یکے شرارهٔ چراغِ هدایت است

علامهٔ که معرفتِ انبیاش هست

او را به پیشِ تو محلِ استفادتست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

زین در کجا رویم که ما را بخاکِ او
واو را بخونِ ما که بریزد حوالتست

گر سر قدم نمی کنمش پیشِ اہلِ دل
سر بر نمیکنم که مجالِ خجالتست

جز یادِ دوست ہرچہ کنی عمر ضایعست
جز سرِّ عشق ہرچہ بگوئی بطالتست

مارا دِگر معاملہ باہیچکس نماند
بیعے کہ بے حضورِ تو کردم اقالتست

از ہر جفات بوی وفائے ہمی دمد
در ہر تأنیّت دو ہزار استمالتست

۳۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

در عہدِ تو قیامِ جہان از وجودِ تست
مانندِ صورتے کہ قیامش بماد تست
ہر یک مریدِ تو چو ہلالے ست از رکوع
ہر شب ہلال وار ازآن در زیادتست
بتوان مرید گفت مریدِ ترا کہ اوست
۳۷ آن مردمے کہ فتنۂ عینِ سعادتست
اُمید کز تو وصل گردد چو خورد و پیر
خسرو کہ بے وصال چو حرفِ ارادتست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدیؔ بشوی لوحِ دِل از نقشِ غیرِ او
علمے کہ رہ بحق ننماید جہالتست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۳۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دردِ عشق از تندرستی خوشترست

ملکِ درویشی زہستی خوشترست

عقل بہتر می نہند از کائنات

عارفان گویند مستی خوشترست

خود پرستی خیزد از دنیا و جاه

نیستی و حق پرستی خوشترست

چون گرانباران بسختی می روند

ہم سبکباری و چستی خوشترست

سعدیا چون دولت و فرماندہی

می نماند تنگدستی خوشترست

۴۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مفلسی از پادشائی خوشتر است
مفسدی از پارسائی خوشتر است
پادشاہی راست دردِ سر ولے
چون نگہ کردم گدائی خوشتر است
پادشاہان چون بخود بندند راہ
۶۱ با فقیران بے نوائی خوشتر است
آدمی چون کبر در سر میکند
با سگِ کو، آشنائی خوشتر است
دِل کہ از سودای خوبان بشکند
آن شکست از مومیائی خوشتر است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدی

۴۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

آشکارا عشقبازی با بُتان

از بسے زہدِ ریائی خُوشتر است

نیست لذّت عشق را بعد از وصال

عشقبازان را جُدائی خُوشتر است

۴۳ عشق دونان خسروا از سر بنہ

عشق با سرِّ خُدائی خُوشتر است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

عیب یاران و دوستان ہنر است.
سخنِ دشمنان نہ معتبرست

مہرِ مہــر از درونِ ما نرود
ای برادر کہ نقش بر حجرست

چہ توان گفت در لطافتِ دوست
ہر چہ گویم از آن لطیف ترست

آنکہ منظورِ دیدۂ دلِ ماست
نتوان گفت شمس یا قمرست

ہر کسی گو بحـالِ خود باشید
ای برادر کہ حـالِ ما دگرست ۴۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شب گذشتست و اوّلِ سحر است
بانگِ بُلبل بہ مے نویدگر است
وقتِ اُو خوش کہ در چنین وقتے
بادہ بر دست و نازنین بہ بر است
کشتیِ بادہ نہ بکف بائے
عُمر از انیساں رود چو برگذراست
چند گوئی کہ مست و بیخبری
ہر کہ اُو مست نیست بیخبر است
صرفۂ خشک زاھدان را باد
ہر چہ پار است در شراب تر است

٦٥

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

تو که در خواب بوده‌ای همه شب
چه نصیبت ز بلبلِ سحرست

آدمی را که جانِ معنی نیست
در حقیقت درختِ بی‌ثمرست

ما پراکندگانِ مجموعیم
یارِ ما غایبست و در نظرست

برگِ تر خشک می‌شود بزمان
برگِ چشمانِ ما همیشه ترست

جانِ شیرین فدایِ صحبتِ یار
شرم دارم که نیک مختصرست

۴۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گرچه بدمستی است عیبِ حریف

کندنِ ریشِ محتسب ہنر است

گر بہ میخانہ مفسدانِ شراب

پادشا بند، بندہ خاکِ در است

خسروا چند از گنہ ترسی

رو کہ عفوِ خدای معتبر است

۴۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

این قدر دونِ قدرِ اوست ولیک
حدِّ امکان ما همین قدر ست

پردہ بر خود نمی توان پوشید
ای برادر کہ عشق پردہ درست

سعدی از بارگاہِ قربتِ دوست
تا خبر یافتست بیخبرست

ما سر اینک نہادہ ایم بطوع
تا خداوندگار را چہ سرست

۴۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شاخِ گل از نسیم جلوه گر است
وقتِ گلبانگِ بلبلِ سحر است
خار پهلوی گل نشاند از آنک
بانگِ بلبل بگوش‌هایِ دراست
باغ در رقص و جنبش است از آنک
۴۹ خونِ بسته ز بهر نیشتر است
چونکه پیوندِ تست گل، ای خار
نیش در حقِ او نه از هنر است
آخر ای گل نگر ز چندین سیم
که ترا یک دو سه قراضه زر است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۵۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خلق را یاد میدهد ز شراب

آنکه از لالهٔ کوه کاسه گر است
لاله از می پیاله می گیرد
آنکه پیمانه پُر شود دِگر است
غنچه را بین فراهمی دهنش
۵۱ گوئیا بوسه جایِ آن بسر است
چشم مستت کُشنده ایست عجب
خواب مستش از آن کُشنده‌تر است
ساقی من روانه کُن از کف
کشتیِ من که غم بَرَندراست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

باغ داد از نشاط و عیش خبر
ای خوش آنکس که مست و بیخبر است
خسروا چند از گنه ترسی
رو که عفوِ خدای معتبر است

۵۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دامنِ گل ز ابرِ پُر گُہر است

باغ را زیب و زینتِ دگر است

غنچہ بر باد داد دل چو کشاد

چشم بر گل کہ مو بہ روی فراست

بہ یکے جام کش رسید از دور

۵۵ نرگس افتان مست و بیخبر است

ہمہ از سرو می پرد بُلبل

نیک یکبارگی بلند پر است

ہر چہ تسخیرِ کیف یحیی الارض

خواند بلبل بخطِ سبزہ در است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گل ورق راست کرده از شبنم

مهرهٔ آن ورق همه گهر است

دوستان را کنون ز بهرِ نشاط

جانبِ باغ و بوستان گذر است

ورقِ گل اگر لطیف افتاد

خطِّ سبزه از آن لطیف‌تر است

نرود سوی باغ خسرو از آنک

باغِ او بزمِ شاهِ نامور است

۵۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

بر من که صبوحی زده ام خرقه حرامست
ای مجلسیان راهِ خرابات کدامست
هر کس بجهان خرمیئے پیش گرفتند
ما را غمت ای ماهِ پری چهره تمامست
برخیز که در سایهٔ سروی بنشینیم
کانجا که تو بنشینی بر سرو قیامست
دامِ دلِ صاحب نظرانت خمِ گیسوست
وان خال بناگوش مگر دانهٔ دامست
با چون تو حریفے به چنین جای درین وقت
گر باده خورم خمرِ بهشتی نه حرامست

۵۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مارا چه غم امروز که معشوقه بکام است
عالم بمرادِ دل و اقبال غلام است
صیدے که دلِ خلقِ جہان بود بدامش
المنّة لله که امروز بدام است
از طاقِ دو ابروی تو اے کعبۂ مقصود
خلقے به گمانند که تا کعبه کدام است

۵۵ چشم تو اگر خونِ دلم ریخت عجب نیست
او را چه توان گفت که او مستِ مدام است
خسرو که سلامت نکند عیب مگیرش
عاشق که ترا دید چه پروای سلام است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

با محتسبِ شهر نگوئید مرا کُشت
تا خلق نہ دانند کہ معشوقہ چہ نامست

دردا کہ بپختیم درین سوزِ نہانی
وآن را خبر از آتشِ ما نیست کہ خامست

سعدی مبر اندیشہ کہ در کامِ نہنگان
چون در نظرِ دوست نشینی ہمہ کامست

خسرو

۱۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کارم چو زلفِ یار پریشان و درہمست
پشتم بسانِ ابروی دلدار پُرخمست
غم شربتے زخونِ دلم نوش کرد و گفت
این شادیِ کسے کہ درین دور خرّمست
تنہا دلِ منست گرفتار در غمان
یا خود درین زمانہ دلِ شادمان کمست
زینسان کہ میدھد دلِ من دادِ ہر غمے
انصافِ ملکِ عالمِ عشقش مسلّمست
دانی خیالِ روی تو در چشمِ من چہ گفت
آیا چہ جاست این کہ ہمہ روزہ بانمست

۶۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۶۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

خواہی چو روزِ روشن دانی تو حالِ من
آن تیرہ شب بپرس کہ او نیز محرمست

ای کاشکے میانِ منستے و دلبرم
پیوندے این چنین کہ میانِ من و غمست

۶۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۲۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

یارا بہشت صحبتِ یارانِ ہمدمست

دیدارِ یارِ نا متناسب جہنّمست

ہر دم کہ در حضورِ عزیزے برآوری

دریاب کز حیاتِ تو حاصل ہمان دمست

نے ہر کہ چشم و گوش و دھان دارد آدمست

بس دیو را کہ صورتِ فرزندِ آدمست

آنست آدمی کہ در او حُسنِ سیرتے است

یا لُطفِ صورتیست دگر حشوِ عالمست

ہرگز حسد نبردہ و حسرت نخوردہ ام

جُز بر دو روی یارِ موافق کہ درہمست

۶۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گر باغ پر شگوفه و گلزار خرم است
ما را چه سود چون دلِ ما بستهٔ غم است
چون بادِ صبح گردِ غم آباد کائنات
بسیار جُسته ایم دلے شادمان کم است
جُز سیلِ غم نبارد ازین سقفِ نیلگون
۶۱ مسکین کسے که ساکن این سبز طارم است
جُز خون دل مدام نباشد شرابِ اُو
هر جا یکے فقیر در اطرافِ عالم است
اهلِ تمیز خوار و حقیر اند نزدِ خلق
جاهل بنزدِ خویش بغایت مسلّم است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آنان که در بهار بصحرا نمی روند
بوی خوشِ ربیع بر ایشان محرّمست

وآن سنگدل که دیده بدوزد ز رُوی خُوب
پندش مده که جهل در او نیک محکمست

آرام نیست در همه عالم باتّفاق
ور هست در مجاورت یارِ محرمست

گر خونِ تازه میرود از ریشِ اهلِ دل
دیدارِ دوستان که ببینند مرهمست

دُنیا خوشست و مال عزیزست و تن شریف
لیکن رفیق بر همه چیزی مقدمست

۶۱

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چشم طرب چگونہ توان داشتن ز چرخ
کاین خیرہ گرد نیز ز اصحاب ماتم است

ز ابنای روزگار وفائے ندید کس
رحمت بر آن کسے کہ بایشان نہ ہمدم است

حقا کہ یک پیالۂ دُردے و پای خم
۶۹ خوشتر بسے ز جام و سراپردۂ جم است

خسرو برو بکنج قناعت قرار گیر
نی نوش و سر متاب ز نایے کہ محرم است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ممسک برای مال همه سال تنگدل
سعدی به روی دوست همه روز خرّمست

۷۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

١١

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هزار سختی اگر بر من آید آسانست
که دوستی و ارادت هزار چندانست
سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
که خارِ دشتِ محبّت گلست و ریحانست
اگر تو جور کنی، جور نیست، تربیت است
وگر تو داغ نهی، داغ نیست، درمانست
نه آبروی که گر خونِ دل بخواهی ریخت
مخالفت نکنم، آن کنم که فرمانست
ز عقلِ من عجب آید صواب گویان را
که دل بدستِ تو دادم خلاف درجانست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

رسید فصلِ گُل و بادِ عنبر افشانست
نگارخانهٔ جانان بهشتِ رضوان است
بسروِ باغ که بیند کنون که در هر باغ
هزار سرو به هر گوشهٔ خرامانست
کنون بسویِ چمن بی بهشتیان نروم
که هر چه ذوقِ بهشت است رویِ خانانست
عجب که جام نمی افتد از کفِ نرگس
چنانکه او بغنودن فتان و خیزان است
حریفِ معنیِ گُل را بجان خسرو به چند
که سهل قیمت و کالای دهر ارزان است

۷۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من از کنارِ تو دُور اوفتاده‌ام نه عجب
گرم قرار نباشد که داغِ هجرانست
عجب در آن سرِ زلفِ معنبرِ مفتون
که در کنارِ تو خسپد چرا پریشانست
جماعتی که ندانند حظِّ روحانی
تفاوتی که میانِ دواب و انسانست
گمان برند که در باغِ عشق سعدی را
نظر به سیبِ زنخدان و نارِ پستانست
مرا همه آینه خاموش بودن اولی‌تر
که جهل پیشِ خردمند عذرِ نادانست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بگوشه های چمن برگِ گل چو زمزمه گوش
در او بہ قطرہ نگر تا چہ دُرِّ غلطان است
ز خارہ پودے و دامانِ کوہ از لالہ
کنون ز اطلسِ لعلش نگر کہ دامان است
زمین بباغ ندید آفتاب از پیِ شاخ
نگر ز خانہ کہ در سایہ هایِ بستان است
چنین کہ نرگس و گل چشم را بصحنِ چمن
همی نهند نگر آستانِ سلطان است
شگفتہ باد گلِ دولتِ تو تا ابد
گلے کہ بلبلِ او خسروِ ثنا خوانست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي وَلَا أُزَكِّيهَا

که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست

۷۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چہ رویست آن کہ پیشِ کاروانست
مگر شمعے بدستِ ساربانست
سلیمانست گوئی در عماری
کہ برباد صبا تختش روانست
جمالِ ماہ پیکر بر بلندی
بدان مانَد کہ ماہِ آسمانست
بہشتی صورتے در جوفِ محمل
چو برجے کافتابش درمیانست
خداوندانِ عقل این طرفہ بنید
کہ خورشیدے بزیرِ سایبانست

۷۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بهر بیتی که وصفِ آن رخانست
چو نیکو بنگری شه بیتِ آنست
کمر گه بستهٔ او هست جانم
مرا جانی است آن هم در میانست
ندارم در میانِ تو سخن هیچ
۷۹ ولی جان را سخن در آن دهانست
بما گر میکند چشمِ تو شوخی
که شوخی شیوه های سرخوشانست
به مو زلفِ تو دارد دو صد دل
چه دزدی پُر دلی نامهربانست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چو نیلوفر در آب و مهر در میغ
پری رُخ در نقاب و پرنیانست

ز روی کارِ من برقع برانداخت
به یکبار آنکه در برقع نهانست

زهی اندک وفایِ سُست پیمان
که آن سنگین دلِ نامهربانست

ترا گر دوستی با ما همین بود
وفایِ ما و عهدِ ما همانست

بدار ای ساربان آخر زمانی
که عهدِ وصل را آخر زمانست

۸۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

دلم را بُرد و جان را کُشت چشمت
جہانگیر است و ہم صاحبقران است

۸۱

۲ : ۱۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

وفا کردیم و با ما غدر کردند
برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایانِ پیری
نه وقتِ پنجه کردن با جوانست ۸۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

امشب براستی شبِ ما روزِ روشنست
عیدِ وصالِ دوست علی رغمِ دشمنست
بادِ بهشت می گذرد یا نسیمِ باغ
یا نکهتِ دهانِ تو یا بُویِ لادنست
هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر
چشمم که در سرست و روانم که در تنست
گردن نهم بخدمت و گوشت کنم بقول
تا خاطرم معلّق آن گوش و گردنست
ای پادشاه سایه ز درویش وا مگیر
ناچار خوشه چین بُوَد آنجا که خرمنست

۸۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

آن خطِ پُر بلا که در آغازِ رُستن است
با او چه فتنه‌ها که در انبازِ رُستن است
ساکن تری که میدمد آن سبزه بر گلت
نی کاهلی که سبزهٔ آن بازِ رُستن است
آغازِ خطّ بما منما و مکُش از آنک
بر آفتی که هست در آغازِ رُستن است ۸۵
با ما روا مدار که آید برون ز پوست
آن دُشمنِ کُشنده که بر سازِ رُستن است
ترسم که رازِ خسرو ازین دل برون دمد
خط با لبت نهفته که در رازِ رُستن است

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دُور از تو در جهانِ فراقم مجال نیست
عالم بچشمِ تنگدلان چشمِ سوزنست
عاشق گریختن نتواند ز دستِ شوق
هر جا که میرود متعلّق بدامنست
شیرین بدر نمی رود از خانه بی رقیب
داند شکر که دفعِ مگس بادبیزنست
جورِ رقیب و سرزنشِ اهلِ روزگار
با من همان حکایتِ گاو و دهل زنست
بازانِ شاه را حسد آید بدین شکار
کان شاهباز را دلِ سعدی نشیمنست ۸۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۸۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ای کابِ زندگانیِ من در دهانِ تُست
تیرِ ہلاکِ ظاھرِ من در کمانِ تُست

گر برقعے فرو نگذاری تو بر جمال
در شهر ہر کہ کُشتہ شود در ضمانِ تُست

تشبیہِ رُویِ تو نکُنم من بآفتاب
کاین مدحِ آفتاب نہ تعظیمِ شانِ تُست

گر یک نظر بگوشۂ چشمِ ارادتے
با ما کنی و گر نکنی، حُکم ازآنِ تُست

ہر روز خَلق را سرِ یارے و صاحبے ست
ما را ہمین سر است کہ بر آستانِ تُست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ای غمزه زن که تیر جفا در کمان تست
آهسته‌تر که دست دلم در عنان تست
بنمای رخ که شاد برآیم ز دیدنت
روزی دو سه که غمزهٔ میهمان تست
جانها بباد داد که دائم شکسته باد
۱۹
آن گیسوئی که بر سر سرو روان تست
داغیست از شرارهٔ آه کسی مگر
خال سیه که بر رخ چون ارغوان تست
گر هر زمان بخانهٔ دیگر شوی بناز
نی زیبدت که مر همه عالم از آن تست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

بسیار دیده ایم درختانِ میوه دار
زین به ندیده ایم که در بوستانِ تُست

گر دستِ دوستان نرسد باغ را چه جُرم
منعی که میرود گنه از باغبانِ تُست

بسیار در دل آمد اندیشه ها و رفت
نقشی که آن نمی رود از دل نشانِ تُست

با من هزار نوبت اگر دشمنی کُنی
ای دوست همچنان دلِ من مهربانِ تُست

سعدی بقدرِ خویش تمنّایِ وصل کُن
سیمُرغِ ما چه لایقِ زاغ آشیانِ تُست

۹۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

زان می زیم که بر دهن انگشتری نهم
شبها و این خیال برم کان دهانِ تست

گفتم بکُش که باز رهم ناوکِ مژه
بنمود و گفت این همه از بهرِ جانِ تست

۹۱ فریادِ خسرو ار شنوی شب بکوی خویش
رنجه مشو که فاختهٔ بوستانِ تست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هر صُبحدم نسیمِ گُل از بوستانِ تُست
الحانِ بُلبُل از نفسِ دوستانِ تُست

چُون خِضر دید آن لبِ جان بخشِ دلفریب
گفتا که آبِ چشمهٔ حیوان دهانِ تُست

یُوسف بندگیت کمر بسته بر میان
بودش یقین که مُلکِ ملاحت ازآنِ تُست

هر شاهدے که در نظر آمد به دِلبری
در دل نیافت راه که آنجا مکانِ تُست

هرگز نشان زچشمهٔ کوثر شنیدهٔ
کو را نشانے از دهنِ بے نشانِ تُست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۹۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

از رشکِ آفتابِ جمالت بر آسمان
هر ماه ماه دیدم چون ابروانِ تست

این بادِ روح پرور از انفاسِ صبحدم
گوئی مگر ز طرّهٔ عنبر فشانِ تست

صد پیرهن قبا کنم از خرّمی اگر
بینم که دستِ من چو کمر در میانِ تست

گفتند میهمانیِ عشّاق میکنی
سعدی ببوسهٔ زلبت میهمانِ تست

۹۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ای یارِ ناگزیر که دل در هوای تُست
جان نیز، اگر قبول کنی، هم برای تُست

غوغای عارفان و تمنّای عاشقان
حرصِ بهشت نیست که شوقِ لقای تُست

گر تاج میدهی، غرضِ ما قبولِ تو
گر تیغ می زنی، طلبِ ما رضای تُست

گر بنده می نوازی وگر بنده می کُشی
زجر و نواخت بر چه کُنی، رأیِ رأی تُست

گر در کمندِ کُفر. وگر در دهانِ شیر
شادی بروزگارِ کسے کآشنای تُست

٩٦

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ای آرزوی دین دلم در هوای تست
جانم اسیر سلسلهٔ مشکسای تست
هستند در دعای رهی جمله مردمان
بهر نجات عشق و رهی در دعای تست
گه خشم و گه کرشمه و گه عشق گاه ناز
۹۷ مسکین کسی که شیفته و مبتلای تست
تا چند تیغ برکشی و سر طلب کنی
اینک سری که می طلبی زیر پای تست
ما جان فدای خنجر تسلیم کرده ایم
خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هر جا کہ رُوی زنن دلے بر زمینِ تو
هر جا کہ دستِ غمزۂ بر دُعای تُست

تنہا نہ من بقیدِ تو درمانہ ام اسیر
کز ہر طرف شکستہ دلے مبتلای تُست

قومے ہوای نعمتِ دُنیا ہمی برند
قومے ہوای عقبی و مارا ہوای تُست

قوتِ روانِ شیفتگان التفاتِ تو
آرامِ جانِ زنن دلان مرحبای تُست

گر ما مقصّریم تو بسیار رحمتی
عذرے کہ می رود بامُیدِ وفای تُست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گفتی که ابر گشت فلانی ز آبِ چشم
این ابر مدّتیست که اندر هوای تست
دل رفت و نیز سینه تهی شد ز آبِ چشم
ای صبر باز گرد که آن جای جای تست
ای خطِ سبز بر لبِ جانان خضر توی
ما را مکش چو آبِ خضر آشنای تست
ای شخصِ آفتاب که دوری ز دستِ ما
آخر ببخش که خسرو گدای تست

شاید که در حساب نیاید گناهِ ما
آنجا که فضل و رحمتِ بی منتهای تُست

کس را بقای دائم و عهدِ مقیم نیست
جاوید پادشاهی و دائم بقای تُست

هر جا که پادشاهی و صدری و سروری
موقوفِ آستانِ درِ کبریای تُست

سعدی ثنای تو نتواند بشرح گفت
خاموشی از ثنای تو حدِّ ثنای تُست

۱۰۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۰۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آبِ حیات منست، خاکِ سرِ کوی دوست
گر دو جهان خرّمیست ما و غمِ روی دوست

ولوله در شهر نیست جز شکنِ زلفِ یار
فتنه در آفاق نیست جز خمِ ابروی دوست

داروی مشتاق چیست؟ زهر ز دستِ نگار
مرهم عشاق چیست؟ زخمِ بازوی دوست

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا
گوشِ من و تا بحشر حلقهٔ هندوی دوست

گر متفرّق شود خاکِ من اندر جهان
باد نیارد ربود گردِ من از کوی دوست

۱۰۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

عمر بپایان رسید در هوسِ روی دوست
برگِ صبوری کراست بی رُخِ نیکوی دوست

گر همه عالم شوند منکرِ ما گو شوید
دُور نخواهیم شُد ما ز سرِ کوی دوست

قبلهٔ اسلامیان کعبه بوَد در جهان
۱۰۳ قبلهٔ عشاق نیست جز خمِ ابروی دوست

ای نفسِ صُبحدم گر نهی آنجا قدم
خسته دلم را بجو در شکنِ موی دوست

جان بفشانم ز شوق در رهِ بادِ صبا
گر برساند بما صُبحدمی بوی دوست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

گر شبِ هجران مرا تاختن آرد اجل

روزِ قیامت زنم خیمه به پهلوی دوست

هر غزلم نامه ایست صورت حالے دراو

نامه نوشتن چه سود، چون نرسد سوی دوست

لاف مزن سعدی، شعرِ تو خود سحرگیر ۱۰۴

سحر نخواهد خرید غمزهٔ جادوی دوست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

روزِ قیامت کہ خلق روی بہ ہر سُو کنند
خسروِ مسکین نکرد میل بجُز سوی دوست

105

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هرچه در رُویِ تو گویند به زیبائی هست
وآنچه در چشمِ تو از شوخی و رعنائی هست

سروها دیدم در باغ و تأمّل کردم
قامتے نیست که چون تو به دلآرائی هست

اے که مانندِ تو بُلبُل به سُخندانی نیست
نتوان گفت که طوطی بشکرخائی هست

نه ترا از منِ مسکین نه گُلِ خندان را
خبر از مشغلهٔ بُلبُلِ سودائی هست

راست گفتی که فرج یابی اگر صبر کُنی
صبر نیکست کسے را که توانائی هست

۱۰۶

بدایع

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

در سرم تا ز سرِ زلفِ تو سودائے ہست
دلِ شیدائیِ مرا با تو تمنائے ہست

در رہِ عشق منہ زاہدِ بیچارہ قدم
گر ز بیگانہ و خویشت غم و پروائے ہست

۱۰۷ دل کہ از غمزہ ربودی بسرِ زلفِ سیاہ
گرچہ ذرّہ ایست سیہ کار دل آسائے ہست

باغبان تا گلِ صد برگِ رخِ خوب تو دید
در چمن بیش نگوید گلِ رعنائے ہست

ہندویِ خالِ مبارک برخت مقبل شد
گشت پرویز کہ در سلک تو لالائے ہست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هرگز از دوست شنیدی که کسی بشکیبد
دوستی نیست در آن دل که شکیبائی هست

خبر از عشق نبودست و نباشد همه عمر
هر که او را خبر از شنعت و رسوائی هست

آن نه تنهاست که با یادِ تو اُنسی دارد
تا نگوئی که مرا طاقتِ تنهائی هست

همه را دیده برویت نگرانست، ولیک
همه کس را نتوان گفت که بینائی هست

گفته بودی همه زرقند و فریبند و فسوس
سعدی آن نیست ولیکن چو تو فرمائی هست

۱۰۸

بدایع

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

هر شبے در غمِ هجرت شبِ یلدا است مرا
کہ بسا ے بجهان یک شبِ یلدا ئے هست

چوب خشک است بہ پیشِ قدِ تو هر سروے
گرچہ او را بچمن قامت و بالا ئے هست

مُردم از حسرت دیدار و نگفتی روزے
کہ مرا سوختۂ غمزۂ رُسوا ئے هست

دعوی هستی و ناموس مکن خسرو هیچ
تا ترا میلِ نظر بر رُخِ زیبا ئے هست

۲:۱۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دَردیست دَردِ عشق که هیچش طبیب نیست
گر دردمندِ عشق، بنالد غریب نیست

دانند عاقلان که مجانینِ عشق را
پروای قولِ ناصح و پندِ ادیب نیست

هرکو شرابِ عشق نخوردست و دُردِ درد
آنست کز حیاتِ جهانش نصیب نیست

در مُشک و عُود و عنبر و امثالِ طیّبات
خوشتر ز بُویِ دوست دگر هیچ طیب نیست

صید از کمند اگر بجهد بوالعجب بوَد
ورنه چو در کمند بمیرد عجیب نیست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بیرون میاز پرده که ما را شکیب نیست

اینک بلند گفتمت از کس حجیب نیست

تا پای در رکاب لطافت نهاده ای

اشکم کدام روز که پا در رکیب نیست

۱۱۱ پیش رخت که بر ورق لاله خط کشید

گر دفتر گل است که هم در حسیب نیست

دل با رخت چگونه نگردد فریفته

از صورت تو چیست که آن دلفریب نیست

چون دل ز دست رفت که راه امید بود

بر چشم تست دیگر و بر کس نقیب نیست

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

گر دوست واقف است که بر من چه میرود
باک از جفای دشمن و جورِ رقیب نیست
بگرِست چشمِ دشمنِ من بر حدیثِ من
فضل از غریب هست و وفا در قریب نیست
سعدی زدستِ دوست شکایت کجا بری
هم صبر بر حبیب که صبر از حبیب نیست

١١٢

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

میلے میکند سوی خسرو چو آب خضر
باآنکہ میل آب جز اندر نشیب نیست

۲:۱۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اے کہ گفتی ہیچ مشکل چون فراقِ یار نیست
گر امیدِ وصل باشد ہمچنان دشوار نیست

خلق را بیدار باید بود ز آبِ چشمِ من
وین عجب کان وقت می گریم کہ کس بیدار نیست

نوکِ مژگانم بسرخی بر بیاضِ روئی زرد
قصّہٴ دل می نویسد حاجتِ گفتار نیست

اے نسیمِ صبح اگر باز اتفاقے افتدت
آفرین گوئی بر آن حضرت کہ ما را بار نیست

بارہا روی از پریشانی بہ دیوار آورم
ور غمِ دل باکسے گویم بہ از دیوار نیست

۱۱۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

آفت دین مسلمانی جز آن عیار نیست
تشنهٔ خون مسلمانان جز آن خونخوار نیست
ما و عشق یار اگر در قبله و در میکده
عاشقانِ دوست را با کفر و ایمان کار نیست
یکقدم بر جانِ خود نه یکقدم بر دو جهان
زین نکوتر خسروان عشق را رفتار نیست
بر تنِ شیرین نظر هم هست بار از نازکی
بر دلِ فرهاد کوه بے ستون هم بار نیست
در جهادِ نفس عاشق را کم از غازی مدان
گاہ سر بازی مقام کمتر از عیار نیست

۱۱۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ما زبان اندر کشیدیم از حدیثِ خلق و روی
گر حدیثے ہست با یارست، با اغیار نیست

قادری بر ہر چہ می خواہی مگر آزارِ من
زانکہ گر شمشیر بر فرقم نہی آزار نیست

احتمالِ نیش کردن واجبست از بہرِ نوش
حملِ کوہِ بے ستون بر یادِ شیرین بار نیست

سرو را مانی، ولیکن سرو را رفتار نہ
ماہ را مانی، ولیکن ماہ را گفتار نیست

گر دلم در عشقِ تو دیوانہ شُد، عیبش مکُن
بدر بے نقصان و زر بے عیب و گل بے خار نیست

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

اے برہمن بارہ رد کردہ اسلام را
یا چو من گمراہ را در پیشِ بُت ہم بار نیست
چند گوئیدم کہ رو زُنّار بند اے بُت پرست
از تنِ خسرو کدا مین رگ کہ آن زُنّار نیست

۱۱۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

خوش اللہ از قد و بالایِ آن سروِ سہی
زانکہ ہمتایش بہ زیرِ گنبدِ دوّار نیست
دوستان گویند سعدیؔ خیمہ بر گلزار زن
من گلے را دوست می‌دارم کہ در گلزار نیست

۱۱۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۱۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دوشم آن سنگدل پریشان داشت
یار دل بُردہ دست برجان داشت

* دیدہ دُر می فشاند در دامن
گوئیا آستینِ مرجان داشت

اندرونم زشوق می سوزد
ورنہ نالیدمے چہ درمان داشت

می نپنداشتم کہ روز شود
تا ندیدم سحر کہ پایان داشت

* درِ باغِ بہشت بگشودند
باد گوئی کلیدِ رضوان داشت

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ترکِ مستم کہ قصدِ ایمان داشت
چشمِ اُو میلِ غارتِ جان داشت
خونِ من چوُن شراب می نوشید
از دلم ہم کبابِ بریان داشت
خسروا ترکِ جان ببایدگفت
کہ بہ یک دل دو دوست نتوان داشت

۲:۱۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

* غنچه دیدم که از نسیمِ صبا
ہمچو من دست در گریبان داشت
که نه تنها منم ربودۂ عشق
ہر گلے بلبلے غزل خوان داشت

* رازم از پردہ برملا اُفتاد
چند شاید به صبر پنہان داشت

۱۲۲

1:19

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کیست آن لعبتِ خندان که پری وار برفت
که قرار از دلِ دیوانه بیکبار برفت

باد بوی گلِ رویش بگلستان آورد
آبِ گلزار بشد، رونقِ عطار برفت

صورتِ یوسفِ نادیده صفت می کردیم
چون بدیدیم، زبانِ سخن از کار برفت

بعد ازین عیب و ملامت نکنم مستان را
که مرا در حقِ این طایفه انکار برفت

در سرم بود که هرگز ندهم دل بخیال
بسرت از سرِ من آن همه پندار برفت

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

برگ ریز آمد و برگِ گل و گلزار برفت
سُرخِ رُوئی رُخِ لاله و گلنار برفت
سرو بشگفت و چمن سبز شد و نرگس خفت
گو برو از برِ من این همه چون یار برفت
نزدِ من بادِ خزان دوش غبارآلوده
آمد و گفت که سروِ تو ز گلزار برفت
خواستم تا بروم در طلبِ رفتهٔ خویش
یادم آمد رُخِ اُو، پای من از کار برفت
در دو دیده اشک چو بار آمدنِ خویش ندید
دل بنیداخت هم اندر ره و خونبار برفت

۱۲۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آخر این مورِ میان بستهٔ افتان خیزان
چه خطا داشت که سرکوفته چُون مار برفت

به خرابات چه حاجت که یکے مست شود
که بدیدارِ تو عقل از سرِ ہشیار برفت

به نماز آمده محرابِ دو ابرُوی تو دید
دلش از دست ببردند و بزنّار برفت

پیشِ تو مُردن از آن به که پس از من گویند
نه بصدق آمده بود اینکه بآزار برفت

تو نه مردِ گلِ بُستانِ اُمیدی سعدی
که به پہلو نتوانی به سرِ خار برفت

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خونِ دل گرچہ کہ بسیار برفت اندک ماند
صبر ہرچند کہ بود اندک بسیار برفت
باد حنارے ز رہِ گلرخ من می آورد
جانم آویخت در آن خار و گرفتار برفت
ہرچہ از عقل فزون شد ہمہ عمرم تو بتو
اندر این غارتِ غم جملہ بہ یکبار برفت
گلہ کرد آن بتِ شیرین ز بر خسرو جست
خلہ کرد آن گلِ نسرین ز برِ خار برفت

۲:۲۰

۲:۲۰

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کس این کند که دل از یارِ خویش بردارد
مگر کسے کہ دل از سنگ سخت تر دارد
کہ گفت من خبرے دارم از حقیقتِ عشق
دروغ گفت گر از خویشتن خبر دارد
اگر نظر بہ دو عالم کند حرامش باد
کہ از صفایِ درون بایکے نظر دارد
ھلاکِ ما بہ بیابانِ عشق خواہد بُود
کجاست مرد کہ با ما سرِ سفر دارد
گر از مقابل شیر آید از عقب شمشیر
نہ عاشق است کہ اندیشہ از خطر دارد

۱۲۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

کسے کہ شمعِ جمالِ تو در نظر دارد
ز آتشِ دلِ پروانہ کے خبر دارد
ز مرہمش نشود سُود دردمندے را
کہ زخم کاریِ تیغِ تو بر جگر دارد
زبیقراریِ زلفت قرار یافت دلم
بہ زیرِ سایۂ اُو زان سبب مقر دارد
فضیلتے کہ جمالِ ترا است بر خورشید
فضیلتیست کہ خورشید بر قمر دارد
چہ طوطی است خطِ سبزت اے پری چہرہ
کہ تکیہ برگل و منقار بر شکر دارد

١٢٩

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

وگر بهشت مصوّر کنند عارف را
به غیرِ دوست نشاید که دیده تر دارد
از آن متاع که در پایِ دوستان ریزند
مرا سریست ندانم که اُو چه سر دارد
دریغ پای که بر خاک می نهد معشوق
چرا نه بر سر و بر چشمِ ما گذر دارد ۱۳۰
عوام عیب کنندم که عاشقی همه عُمر
کدام عیب که سعدی خود این هُنر دارد
نظر برویِ تو انداختن حرامش باد
که جُز تو در همه عالم کسی دِگر دارد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

زسوزِ عشقِ تو ام آتشے است در سینه
که اشکِ دیدهٔ چُون ناردان خبر دارد
ز آتشِ دلِ آشفتگان حذر می کُن
که دُودِ خاطرِ خسرو بسے اثر دارد

۱۳۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کیست آن ماهِ منوّر که چنین می گذرد
تشنه جان می دهد و ماهِ معین می گذرد

سروِ اگر نیز تحوّل کند از جای بجای
نتوان گفت که زیباتر ازین می گذرد

کام ازو کس نه گرفتست بجز بادِ بهار
که بر آن زلف و بناگوش و جبین می گذرد ۱۳۲

مردمِ زیرِ زمین رفتنِ او پندارند
کافتابست که بر اوجِ برین می گذرد

پای گو بر سرِ عاشق نه و بر دیدهٔ دوست
حیف باشد که چنین کس بزمین می گذرد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شب ز سوزے بر این جانِ حزین می گذرد
شعلۂ آہِ من از چرخِ برین می گذرد
منم و گریۂ خون ہر شب و کس آگہ نیست
با کہ گویم کہ مرا حال چنین می گذرد
سوزم آن نیست کہ از تشنگیم سینہ بسوخت
آنست سوزم کہ بدل مارِ معین می گذرد
زاہد از صومعہ زنہار کہ بیرون نروی
کہ ازان سوی بلای دِل و دین می گذرد
می گذشتی شب و از ماہ برآمد فریاد
کاین چہ فتنہ است کہ بر روی زمین می گذرد

۱۳۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ہر کہ در شہر دلے دارد و دینے دارد
گو حذر کن کہ ہلاکِ دل و دین می گذرد

از خیال آمدن و رفتنش اندر دل و چشم
با گمان افتم اگر خود بہ یقین می گذرد

گر کند روی بمایا نکند حکم او راست
پادشاہیست کہ بر ملکِ یمین می گذرد

سعدیا گوشہ نشینی کن و شاہد بازی
شاہد آنست کہ بر گوشہ نشین می گذرد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

باد از بُوی تو مستست دلیریش نگر
که دوان پیشِ شهِ تخت نشین می گذرد
قطب دُنیا که فلک هر چه کند کار تمام
همه در حضرتِ آن رای متین میگذرد
گر کنی جور و گر تیغ زنی بر خسرو
همچنان دان که همان نیز و همین میگذرد

۱۳۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کے بُرست این گلِ خندان و چنین زیبا شُد
آخر این غورۂ نوخاستہ چون حلوا شُد
دیگر این مُرغ کے از بیضہ برآمد کہ چنین
بلبلِ خوش سخن و طوطیِ شکّرخا شُد
کہ در آموختن این لطف و بلاغت آن روز
مردم از عقل بدر برُد کہ او دانا شد
شاخکے تازہ برآورد صبا بر لبِ جوی
چشم برہم نزدی سروِ سہی بالا شُد
عالمِ طفلی و جہلِ حیوانی بگذشت
آدمی طبع و ملک خوی و پری سیما شُد

١٣٦

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

هر کرا داعیهٔ دردِ طلب پیدا شُد

عاقلان جُملہ برآنند کہ او شیدا شُد

آتشِ عشق ز بر سینہ کہ زد شعلۂ مہر

گر ہمہ صبحِ مبین است کہ او رُسوا شُد

پیشِ رفتارِ تو اے آبِ روان از تو خجل

١٣٧ گر نشُد سروِ چرا ساکن و پابرجا شُد

چشمِ نرگس بہ گلِ روی تو می بینم باز

ہم چو یعقوب کہ از بوی پسر بینا شُد

از خطا بود کہ در چینِ سرِ زلف تو باد

رفت و زنجیرکشِ سلسلۂ سودا شُد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

عقل را گفتم از این پس به سلامت بنشین
گفت خاموش که این فتنه دگر پیدا شُد

پُر شد چُون صدف از لؤلؤیِ لالا دہنے
که نه از حسرتِ اُو دیدهٔ ما دریا شُد

سعدیا غنچهٔ سیراب نگنجد در پوست
وقتِ خوش دید و بخندید و گلے رعنا شُد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ساقیا بادہ بپیمای کہ بدنامیِ ما
بر سرِ کویِ تو افسانۂ کشورہا شُد
دلِ خسرو بہ کجا رفت کہ از تنگیِ عشق
ہمچو نقشِ دہنت کم زدو ناپیدا شُد

۱۳۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سرِ جانان نہ دارد ہر کہ اُو را خوفِ جان باشد
بجان گر صُحبتِ جانان برآید رائیگان باشد

مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبہ برپیچد
خسک در راہِ مشتاقان بساطِ پرنیان باشد

ندارد با تو بازارے مگر شوریدہ اسرارے
کہ مہرش درمیانِ جان و مُہرش بر دہان باشد

پری رُویا چرا پنہان شوی از مردمِ چشم
پری را خاصیت آنست کز مردم نہان باشد

نخواہم رفتن از دُنیا مگر درپایِ دیوارت
کہ تا در وقتِ جان دادن سرم برآستان باشد

۱۴۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

کسے را کاین چنین زُلف و بناگوش آنچنان باشد
اگر در دیده و دل جای دارد جایِ آن باشد
بلائے گشت حُسنت بر زمین و ہمچو تو ماہے
اگر بر آسمان باشد بلایِ آسمان باشد
۱۴۱ مرا چُون ہر دمے سالیست اندر حسرتِ رُویش
درین حسرت اگر صد سالہ گردم یک زمان باشد
بسے خواہم میانت را بگیرم ، وہ ہمی ترسم
کہ تنگ آئی زمن ، بی آنکہ چیزے درمیان باشد
چو از غم پارہ شُد جانت رہا کُن از لب لعلت
بدندان بر کنم چیزے کہ آن پیوند جان باشد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

گر از رای تو برگردم بخیل ناجوانمردم
روان از من تمنا کن که فرمانت روان باشد
بدریای غمت غرقم گریزان از همه خلقم
گریزد دشمن از دشمن که تیرت در کمان باشد
خلایق در تو حیرانند و جای حیرتست الحق
که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد
میانت را و مویت را اگر صد ره بپیمائی
میانت کمتر از موئی و مویت تا میان باشد
به شمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم
و گر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد

۱۶۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

به بوسے می فروشم جان، بشرطِ آنکہ اندر وے
اگر جز مہرِ خود بینی مرا جان رایگان باشد
جواہر بندے از تن بستہ بر بندِ زُلفت شُد
بہ بندم دل بجائے گر ازین بندم امان باشد
دلِ خود را بزُلفِ چُون خُودے بر بند تا دانی
۱۴۳ کہ جانِ چُون منے اندر دلِ شب بر چسان باشد
درُونم ز آتشِ اندیشہ بند از بند می سوزد
عفا اللہ گو، اگر کس را تب اندر استخوان باشد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چو فرہاد از جہان بیرون بہ تلخی می رود سعدی
ولیکن شورِ شیرینش بمانَد تا جہان باشد

۱۴۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ترا از وجهِ دل بُردن ورایِ حُسن آن باشد
که دیگر خوبرویان را ندانم آنچنان باشد

لبانت آنچنان بوسم که جانم بر لبان آید
کنارت آن زمان گیرم که عُمرم درمیان باشد

تو خود کی بر سرم آئی و این دولت دهد دستم
نثارِ خاکِ پایت را کمینه تحفه جان باشد

بیفشان جرعهٔ ساقی که آئی بر سرم روزی
که خشتِ قالبم خاکِ سرِ کویِ مغان باشد

خیالِ قد و رویش را درونِ دیده جا کردم
که جایِ سرو و گُل آن به که در آب روان باشد

۱۴۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۱۴۶

۱۱۲۳

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

زحالِ زارِ بیماران و زلفِ شامِ شبگیرش
کسے داند کہ چون خستہ و ضعیف و ناتوان باشد

۱۴۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چه کسی که هیچ کس را بتو بر نظر نباشد

که نه در تو باز ماند، مگرش بصر نباشد

نه طریقِ دوستانست و نه شرطِ مهربانی

که ز دوستی بمیرم و ترا خبر نباشد

مکُن ار چه میتوانی که ز خدمتم برانی

۱۴۸

نزنند سائلے را که درے دگر نباشد

به رهت نشسته بُودم که نظر کُنی به حالم

نکُنی که چشمِ مستت ز خمار بر نباشد

همه شب درین حدیثم که خنک تنے که دارد

مژهٔ بخواب و بختے که بخواب بر نباشد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گذرد مهی و یک شب به مَنت گذر نباشد

برود شبی و ما را خبر از سحر نباشد

ز سرِ کرشمه هر دم گذری به سُوی دیگر

به دو رُخ چو ماه ماهی به مَنت گذر نباشد

رسدت، بر اَوجِ خوبی اگر آفتاب گردی

۱۴۹ که در آفتاب گردش چو توئی دگر نباشد

نتوان ز بعدِ دیدن نظر از تو برگرفتن

نتواند آنکه چشمش بُوَد و نظر نباشد

سُخنِ تو آن حلاوت که شکر تو انش گفتن

ز غمِ تو دارد ارنی سخن از شکر نباشد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چه خوش است مرغِ وحشی که جفای کس نبیند
من و مرغِ خانگی را بکشند و پر نباشد
نه من آن گناه دارم که بترسم از عقوبت
نظری که سر نبازی ز سرِ نظر نباشد
قمری که دوست داری همه روز دل بر آن نه
که شبیست خون بریزد که در او قمر نباشد ۱۵۰
چه وجودِ نقشِ دیوار و چه آدمی که با او
سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد
شب و روز رفت باید قدمِ روندگان را
چو به مأمنی رسیدی دگرت سفر نباشد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خبرم مپرس از من چو مقابل من آئی
کہ چو در رُخِ تو بینم ز خودم خبر نباشد
دل مستمند خسرو سخنِ تو پیشِ ہر کس
چو قلم فرو نخواند اگرش دو سر نباشد

۱۵۱

۳:۲۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

عجبست پیشِ بعضے کہ تراست شعرِ سعدی
ورقِ درختِ طوبیست چگونہ تر نباشد

۱۵۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

۱۵۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

با کاروانِ مصری چندین شکر نباشد

در لعبتانِ چینی این خوبتر نباشد

این دلبری و شوخی از سرو و گل نیاید

وین شاهدی و شنگی در ماه و خور نباشد

گفتم به شیرمردی چشم از نظر بدوزم

با تیرِ چشمِ خوبان تقویٰ سپر نباشد

ما را نظر بخیر است از حُسنِ ماه رویان

هر کو به شر کند میل، او خود بشر نباشد

هر آدمی که بینی از سرِّ عشق خالی

در پایهٔ جماد است اُو جانور نباشد

۱۵۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ما را ز کویِ جانان عزمِ سفر نباشد
بی عمرِ زندگانی کس را بسر نباشد

وصفِ دهانِ شیرین میگویم و ندانم
در وصفِ او چه گویم کان مختصر نباشد

زلفِ ترا بهر سُو باد افگند از آن رُو
تا بارِ خسته دلها بر یک دگر نباشد

وصلِ تو بی رقیبان هرگز نشُد میسّر
بی خار و خس کسی را گُل در نظر نباشد

بر آهِ دردمندان خود را سپر نسازی
کاین تیرِ پُر بلا را سهم از سپر نباشد

۱۵۵

۲:۲۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اِلّا گذر نباشد پیشِ تو اہلِ دل را
ورنہ بہ ہیچ تدبیر از تو گذر نباشد

ہوشم نماند باکس اندیشہ ام توئی بس
جائے کہ حیرت آمد سمع و بصر نباشد

بر عندلیبِ عاشق گر بشکنی قفس را
از ذوقِ اندرونش پروایِ در نباشد

تو مستِ خوابِ نوشین تا با مداد و بر من
شب ہا رود کہ گوئی ہرگز سحر نباشد

دل می برد بدعوی فریادِ شوقِ سعدی
اِلّا بہیمہ راکز دل خبر نباشد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بر آستانِ شاہی درویشِ بے نوا را
غیر از درِ گدائی راہِ دگر نباشد
با تو کجا رساند قاصد سلام خسرو
جائے کہ محرم آنجا بادِ سحر نباشد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

تا آتشے نباشد در خرمنے نگیرد
طاعاتِ مدّعی را چندین اثر نباشد

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۵۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

فلک را این همه تمکین نباشد
فروغِ مهر و مه چندین نباشد
صبا گر بُگذرد بر خاکِ پایت
عجب گر دامنش مشکین نباشد
ز مروارید تاج خسروانیت
یکی در خوشهٔ پروین نباشد
بقای ملک باد این خاندان را
که تا باشد خلل در دین نباشد
بر آن کو سر بگرداند ز حُکمت
از آن بیچاره تر مسکین نباشد

۱۶۰

۱:۲۷

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چمن را رنگ و بُو چندین نباشد
چمن را جعدِ مشک آگین نباشد
لبت را جان نخواہم حاش للہ
کہ جان ہرگز چنین شیرین نباشد
بہ زیبائیِ رخت را مہ نگویم
کہ مہ را مُشتری چندین نباشد
جمالِ خُوب کے باشد پری را
کہ شب با روز ھم بالین نباشد
ترا ہرگز خُود ای بدعھد و بدمہر
غمِ حالِ مِن مسکین نباشد

۱۶۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

عدو را کز تو بر دل پای پیلست
بزن تا بیذقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق
وگر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا دشمنش جائے بمیرد
که هیچش دوست بر بالین نباشد

۱۶۲

۱:۲۷

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مسلمانان من آن بت می پرستم
که در بتخانه هایِ چین نباشد
شما دین از منِ بیدل مجوئید
که هرگز بیدلان را دین نباشد
مرا گوئید در ہجران مخور غم ۱۶۳
کسے بے دوست چُون غمگین نباشد

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

امروز در فراقِ تو دیگر بشام شُد
اے دیدہ پاس دار کہ خفتن حرام شُد
بیش احتمالِ سنگِ جفا خُوردنم نمانْد
کز رقّت اندرونِ ضعیفم چو جام شُد
افسوسِ خَلق میشنَوم در قفایِ خویش
کاین پُختہ بین کہ درسرِ سودایِ خام شُد
تنہا نہ من بدانۂ خالت مقیّدم
این دانہ ہرکہ دید گرفتارِ دام شُد
گفتم یکے بگوشۂ چشمت نظر کنم
چشمم در او بمانْد و زیارت مقام شُد

۱۶۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

برمن کنون کہ بے تو جہان تیرہ فام شُد
اے شمعِ جان در آی کہ روزم بشام شُد

تو خوش بناز خفتہ کہ عیشت حلال باد
مسکین کسے کہ خواب بچشمش حرام شُد

ہر مُرغ شاد با گُل و ہر سرو در چمن
بیچارہ بُلبُلے کہ گرفتارِ دام شُد

ناز و کرشمۂ کہ کُنی ہر دم اے صبا
می زیبدت کہ پیشِ تو سلطان غلام شُد

در آستانِ تست لافِ رسیدن کرا رسد
آنرا کہ زیرِ پای دو عالم دو گام شُد

۱۶۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ای دل نگفتمت که عنانِ نظر بتاب
اکنونت افکند که ز دستت لگام شُد

نامم بعاشقی شُد و گویند توبه کُن
توبت کنون چه فایده دارد که نام شُد

از من بعشقِ رُویِ تو میناید این سخن
طوطی شکر شکست که شیرین کلام شُد

ابنایِ روزگار غلامان به زر خرند
سعدی ترا بطوع وارادت غلام شد

آن مدّعی که دست ندادے ببندِ کس
این بار در کمندِ تو افتاد و رام شُد

۱۶۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

گفتی نہ تمام بعشق، آرے این سخن
دانی، چو بشنوی کہ فلانی تمام شد
بدنامیست عشقِ بتان، دُور بہ زما
آن عاشقے کہ دُور زما نیکنام شُد
دی آن کلاہِ زہد کہ صوفی بفرق داشت
بر دستِ ساقی چو تو امروز جام شُد
خسرو کہ زیست باہمہ خوبان بہ توسنی
اینک بہ نیم چابکِ عشق تو رام شُد

۱۶۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

شرحِ غمت بوصف نخواهد شُدن تمام
جهدم به آخر آمد و دفتر تمام شُد

۱:۲۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۶۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آن سرو که گویند ببالای تو ماند
هرگز قدمے پیشِ تو رفتن نتواند
دُنبالِ تو بُودن گنه از جانبِ مانیست
با غمزه بگو تا دلِ مردم نستاند
زنهار که چون میگذری بر سرِ مجروح
وز وی خبرت نیست که چون میگذراند
بخت آن نکند با منِ سرگشته که یکروز
همخانهٔ من باشی و همسایه نداند
هرکو سرِ پیوندِ تو دارد بحقیقت
دست از همه چیز و همه کس در گسلاند

۱۷۰

۲:۲۹

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

من سرو ندیدم که ببالایِ تو ماند
بالایِ تو سروے است که گل میشگفاند
بگُذار که این عاشقِ دِلسوختہ بے تو
یک لحظہ نمانَد که بیک جای بماند
ترسم که بکام دلِ دُشمن بنشینم
با آنکه فلک با تو بکامم بنشاند
فریاد که از تشنگیم جان بلَب آمد
کس نیست که آبے بلبِ تشنہ رساند
فریاد که بیداد ز حد بردی و از تو
فریاد رسے نیست که دادم بستاند

١٧١

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

امروز چه دانی تو که در آتش و آبم
چون خاک شوم، باد بگوشت برساند
آنان که ندانند پریشانیِ مشتاق
گویند که نالیدنِ بلبل به چه ماند
گل را همه کس دست گرفتند و نخوانند
بُلبُل نتوانست که فریاد نخواند
هر ساعتے این فتنهٔ نوخاسته از جای
برخیزد و خلقے متحیّر بنشاند
در حسرتِ آنم که سر و مال بیکبار
در دامنش افشانم و دامن نفشاند

۲:۲۹

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دیوانهٔ در سلسله گر بوی تو یابد
دیوانه شود ، سلسله درهم گسلاند

وقت است که بیدار شود دیدهٔ بختم
وز چنگِ غم و درد و غذابم برهاند

آسان شود این مشکلِ درویشِ تو امشب
کاحوالِ جهان جمله بیک حال نماند

ما بندهٔ خسرو که بسختی بنهد دل
هم عاقبتش بخت بمقصود رساند

۱۷۳

۲:۲۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سعدی تو در این بند بمیری و نداند
فریاد مکن یا بکُشد یا برهاند

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۱۷۵

۲:۲۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اینان مگر ز رحمتِ محض آفریده اند
کارام جان و اُنسِ دل و نورِ دیده اند
لطف آیتیست در حقِ اینان و کبر و ناز
پیراهنے که بر قدِ ایشان بریده اند
آید هنوزشان ز لبِ لعل بوی شیر
شیرین لبان نه شیر که شکّر مزیده اند
پندارم آهوانِ تتارند مشک ریز
لیکن بزیرِ سایهٔ طوبیٰ چریده اند
رضوان مگر سراچهٔ فردوس برگشاد
کاین حوریان بساحتِ دنیا خزیده اند

۱۷۶

۱:۳۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

اہلِ خرد کہ از ہمہ عالم بریدہ اند
داند خرد کہ از چہ بکنج آرمیدہ اند
دانندگان کہ وقتِ جہان خوش بدیدہ اند
خوش وقتشان کہ گوشۂ عزلت گزیدہ اند
محرم درونِ پردۂ مقصود نیستند
۱۷۷
جز عاشقان کہ پردۂ عصمت دریدہ اند
برتر جہان جمازۂ ہمّت کہ کا بلند
آن بختیان کہ سدرہ و طوبیٰ چریدہ اند
در بیضہ پرّ مرغ بروید برون تر آی
کت پر دہد. گر آن بہ بلندی پریدہ اند

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آبِ حیات در لبِ اینان بلطفِ من
کز لوله‌هایِ چشمهٔ کوثر مکیده اند
دستِ گدا بسیبِ زنخدانِ این گروه
نادر رسد که میوهٔ اوّل رسیده اند
گُل بر چنند روز بروز از درختِ گُل
زین گلبنان هنوز مگر گل نچیده اند
عذریست هندویِ بُتِ سنگین پرست را
بیچارگان مگر بُتِ سیمین ندیده اند
این لطف بین که با گلِ آدم سرشته اند
وین رُوح بین که در تنِ آدم دمیده اند

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

جان نیز نیست با دگران این گروه را
کز بهرِ عزمِ عالمِ وحدت پریده اند
نارفته ره رونده بجائے نمیرسد
ناچار رفته اند ره، آنکه رسیده اند
وان جان کنان که درغمِ مالست جانشان
۱۷۹
جان داده اند و پارۂ خاکے خریده اند
خسرو مگوی بد که در این گنبد از صدا
خلق آنچه گفته اند همانرا شنیده اند

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آن نقطه هایِ خال چه شایان نشانده اند
وین خطّ های سبز چه موزون کشیده اند
بر استوایِ قامتِشان گوئیٔ ابروان
بالایِ سروِ راست هلالے خمیده اند
با قامتِ بلندِ صنوبر خرامشان
سروِ بلند و کاج بشوخی چمیده اند
سحرست چشم و زلف و بناگوششان دریغ
کاین مؤمنان بسحر چنین بگرویده اند
زایشان توان بخونِ جگر یافتن مُراد
کز کودکی بخونِ جگر پروریده اند

۱۸۰

۱:۳۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

یاران که زخمِ تیرِ بلا بیت چشیده اند
با جانِ پاره از همه عالم رمیده اند

بس زاهدانِ شهر کز آن چشمِ پُرخمار
سبحه گسسته اند و مصلّا دریده اند

ترسندگان بجورِ دلت یار نیستند
۱۸۱ مرغانِ دشت دان که بسنگے خمیده اند

بنمای شکلِ خود که بسی خون گرفتگان
جانها بکف نهاده بدین رسیده اند

تر دامنان کسان شده اند از تو کز صفا
دامن ز سلسبیل و ز کوثر کشیده اند

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دامن کشانِ حُسنِ دلآویز را چه غم
کاشفتگانِ عشق گریبان دریده اند
در باغِ حُسن خوشتر از اینان درخت نیست
مرغانِ دل بدین هوس از بر پریده اند
با چابکانِ دلبر و شوخانِ دلفریب
بسیار در فتاده و اندک رهیده اند
هرگز جماعتے کہ شنیدند سرِّ عشق
نشنیده ام کہ باز نصیحت شنیده اند
زنهار اگر بدانهٔ خالے نظر کُنی
ساکن کہ دامِ زلف بر آن گستریده اند

١٨٢

١١٣٠

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

جاروبِ آستانِ تو معزول شد زکار
زان جعدها که برسرِ کویت بریده اند
آنانکه عاشقان ترا طعنه میزنند
معذور دارشان که رُخت را ندیدهٔ اند
یابند زین پس از غزلِ خسروِ اہلِ دل
سوزے که در فسانۂ مجنون شنیده اند

۳:۳۰

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

گر شاهدان نه دنیی و دین میبرند و عقل
پس زاهدان برایِ چه خلوت گُزیده اند
نادر گرفت دامنِ سودایِ وصلشان
دستی که عاقبت نه بدندان گزیده اند
در خاکِ ره نشستنِ سعدی عجب مدار ۱۸۶
مردان چه جایِ خاک که برخون طپیده اند

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

رندانِ پاکباز که از خود بریده اند
در هرچه هست حسنِ دلآرام دیده اند
خود بین نیند زانهمه چون چشم مردمند
روشندل اند از آنهمه چون نورِ دیده اند
چُون رهروان ز منزلِ هستی گذشته اند
بی خویش رفته اند و بمقصد رسیده اند
آزاد گشته اند بکلّی ز هر دو کون
وز جان و دل غلامِ جانان خریده اند
باغم نشسته اندو زشادی گذشته اند
ازتن رمیده اند و بجان آرمیده اند

۳۰:۴

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

از گفتگوی نیک و بدِ خلق رَستہ اند
تا مرحبائے از لبِ دلبر شنیده اند
خسرو چہ گوئی از خم و ساغر کہ میکشان
جای شراب ساغرِ وحدت کشیده اند

١٧

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

یار باید که هرچه یار کند
بر مرادِ خود اختیار کند

زینهار از کسی که در غمِ دوست
پیشِ بیگانه زینهار کند

بارِ یاران بکش که دامنِ گُل
آن برد کاحتمالِ خار کند

خانهٔ عشق در خراباتست
نیکنامی در او چه کار کند

شهربندِ هوای نفس مباش
سگِ شهر استخوان شکار کند

۱۸۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

هر کہ دل با غمِ تو یار کند
تیغ را بر سر اختیار کند
ہر کسے را محل کجا کہ قدم
در رہِ عشق استوار کند
چون تو برقع برافگنی ایّام
صحنِ آفاق پُر نگار کند
ور بجولان در آری اشہبِ حسُن
چشم خورشید پُر غبار کند
در وصالِ تو تا بصد فرسنگ
غم ز نزدیکِ من فرار کند

١٧٩

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ہر شبے یارِ شاہدے بودن
روزِ ہشیاریت خمار کند
قاضیِ شہرِ عاشقان باید
کہ بیک شاہد اختصار کند
سرِ سعدی سرائِ سلطانست
تا در آنجا کسے گذار کند

۱:۳۱

طلّات

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

اندر آن آرزوست خسرو نیز
کہ شبے بر درت قرار کند
بس ز لعلِ تو بوسہ ہا دزدد
بر رکابِ تو تا نثار کند

١٩١

٢:٣٢

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند
بکسان درد فرستند و دوا نیز کنند
پادشاهان ملاحت چو بنخچیر روند
صید را پای ببندند و رها نیز کنند
نظرے کن بمن خسته که اربابِ کرم
بضعیفان نظر از بهرِ خدا نیز کنند
عاشقان را ز برِ خویش مران تا برِ تو
سر و زر هردو فشانند و دعا نیز کنند
گر کند میل بخوبان دلِ من عیب مکن
کاین گناهیست که در شهرِ شما نیز کنند

۱۹۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دلبران مہر نمایند و وفا نیز کنند
دل بر آن مہر نہ بندی کہ جفا نیز کنند
چند گویند کہ گہ گہ بدلش میگذری
این حدیثے است کہ بہرِ دلِ ما نیز کنند
عالمے را مکُش از غمزہ کہ تُرکان بخدنگ
۱۹۳ گر بکُشتند بسے صید رہا نیز کنند
عاشقان گرچہ ترا بہرِ جفا بد گویند
از پیِ چشمِ بدِ خلق دعا نیز کنند
ہجر مپسند چو دانی کہ وکیلان سپہ
دوستان را بہم آرند و جفا نیز کنند

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

بوسهٔ زان دهنِ تنگ بده یا بفروش
کاین متاعیست که بخشند و بها نیز کنند

تو خطائی بچهٔ از تو خطا نیست عجب
کانکه از اهلِ صوابند خطا نیز کنند

گر رود نامِ من اندر دهنت باکے نیست
پادشاهان بغلط یادِ گدا نیز کنند

سعدیا گر نکنند یادِ تو آن ماه مرنج
ما که باشیم که اندیشهٔ ما نیز کنند

۱۹۶

۱:۳۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

منعمان گرچه برانند گدا را از در
گہ گہے حاجتِ درویش روا نیز کنند
سوئِ خسرو نگہے کُن بطفیلِ دگران
کاہلِ دولت نگہے سوئِ گدا نیز کنند

١٩٥

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سروِ بلند بین که چه رفتار میکند
وآن ماهِ محتشم که چه گفتار میکند
آن چشمِ مست بین که بشوخی و دلبری
قصدِ هلاکِ مردمِ هشیار میکند
دیوانه میکند دلِ صاحب تمیز را
هرگه که التفات پری وار میکند
ما روی کرده از همه عالم بروی او
وآن سست عهد روی بدیوار میکند
عاقل خبر ندارد از اندوهِ عاشقان
خفتست و عیبِ مردمِ بیدار میکند

۱۹۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شوخی نگر که آن بُتِ عیّار میکند
دل را به بندِ زُلف گرفتار میکند

هر دم بشیوهٔ زکسے می بَرد دلے
در حلقه هایِ زلف نگونسار میکند

دشمن دریغ بود که ره یافت پیشِ دوست
حیفست گل که همدمِ خار میکند

انکارِ عشقبازی ما می کنند خلق
ما خاک آن کسیم که این کار میکند

تا دید شیخ رونقِ بازار عاشقان
بر بامداد خرقه ببازار میکند

۱۹۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من طاقتِ شکیب ندارم ز رویِ خوب
صوفی بعجزِ خویشتن اقرار میکند
بیچاره از مطالعۂ رویِ نیکوان
صد بار توبه کرد و دِگر بار میکند
سعدی نگفتمت که خمِ زلفِ شاهدان
در بندِ او مشو که گرفتار میکند

۱:۳۳

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

جز عقلِ عاقلان نکند صید چشمِ تو
مست است و قصدِ مردمِ ہشیار میکند

در خورد دوست نیست نثارِ سرِ ترا
خسرو سرے کہ دارد ایثار میکند

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
تا منتهای کارِ من از عشق چون شود

دل برقرار نیست که گویم نصیحتی
از راهِ عقل و معرفتش رهنمون شود

یار آن حریف نیست که از در، درآیدم
عشق آن حدیث نیست که از دل برون شود ۲۰۰

فرهاد وارم از لبِ شیرین گزیر نیست
در کوهِ محنتم بمثَل بیستون شود

ساکن نمی شود نفسی آبِ چشمِ من
سیماب، طرفه نبود، اگر بی‌سکون شود

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ہر شب دلم ز دستِ خیالت زبون شود
تا حالِ من بعاقبتِ کار چون شود
خونریز گشت مردم چشمت چو ساقئے
کز دستِ وی قرابۂ می سرنگون شود
بارانِ اشک خانۂ چشمم خراب کرد
دستم ہنوز زیرِ زنخدان ستون شود
۲۰۱
تا با کمالِ حسن چو ماہے برآمدی
ہر شب بچرخ کاہشِ من بر فزون شود
یک رہ اگر چو کبک خرامی بسوی باغ
گر کبک بیندت بتگِ پا برون شود

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

دم درکش از ملامتم ای دوست زینهار
کاین دردِ عاشقی بملامت فزون شود
جز دیده هیچ دوست ندیدم که سعی کرد
تا زعفرانِ چهرهٔ من لاله‌گون شود
دیوارِ دل بسنگِ تعنّت خراب گشت
رختِ سرای عقل بیغما کنون شود
چون دورِ عارضِ تو بر انداخت رسمِ عقل
ترسم که عشق در سرِ سعدی جنون شود

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دل را بسوختی و ہنوز از برایِ تو
سوگند میخورد کہ بہ آتش درون شود
یکبارگی خیالِ تو ما را زبون گرفت
زینگونہ کس چگونہ کسے را زبون شود

۲۰۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید
چو بلبلم ہوس نالہ ہای زار آید
میان انجمن از لعل او چو آرم یاد
مرا سرشک چو یاقوت در کنار آید
ز رنگِ لالہ مرا روی دلبر آید یاد
ز شکلِ سبزہ مرا یادِ خطِّ یار آید ۲۰۴
گلے بدستِ من آید چو روی تو ہیہات
ہزار سالِ دگر گر چنین بہار آید
خسان خورند بر از باغِ وصلِ او و مرا
ز گلستانِ جمالش نصیب خار آید

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بہار بے رُخِ گلرنگِ تو چہ کار آید
مرا یک آمدنت بہ کہ دہ بہار آید
اگر دو اسبہ در آید بہ گردِ تو نرسد
گُلِ پیادہ کہ او بر صبا سوار آید
خیالِ رویِ تو از دیدہ می رود بیرون
اگر نہ از مژہ پاشش بنوکِ خار آید
مرا چو مویِ سرت ساخت چشم جادویت
کہ مویِ سر زپیِ جادوئی بکار آید
ہزار کُشتہ بفتراکِ گیسو آویزان
ہمی رود چو سوارے کہ از شکار آید

۲۰۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

طمع مدار وصالے کہ بے فراق بود
ہر آینہ پس ہر مستیئے خمار آید

مرا زمانہ ز یاران بمنزلے انداخت
کہ راضیم بہ نسیمے کزان دیار آید

فراقِ یار بیکبار بیخِ صبر بکند
بہارِ وصل ندانم کہ کے ببار آید

دلا اگرچہ کہ تلخست بیخ صبر ولے
چو بر امیدِ وصالست خوشگوار آید

پس از تحملِ سختی اُمیدِ وصل مراست
کہ صبح از شب و تریاق ہم ز مار آید

۲۰۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

غم تو بارِ گران است لیک چون از تست
دلم گران نشود، گر هزار بار آید
توئی مرادِ دل و کے بود ز آمدنت
مرادِ خسروِ بیچاره در کنار آید

٢٠٧

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

ز چرخِ عربده جو بس خدنگِ تیرِ جفا
بجست و در دلِ مردانِ ہوشیار آید
چو عُمر خوش نفَسے گر گذر کنی برمن
مرا ہمان نفَس از عُمر در شمار آید
بجز غلامیِ دلدارِ خویش سعدی را
ز کاروبارِ جہان گر شہیست، عار آید

۲۰۸

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۲۰۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

کاروانِ شکر از مصر به شیراز آید
اگر آن یارِ سفر کردهٔ ما باز آید

گو تو باز آی که گر خونِ منت درخوردست
پیشت آیم چو کبوتر که به پرواز آید

نام و ننگ و دل و دین گو برود این مقدار
چیست تا در نظرِ عاشقِ جانباز آید ۲۱۰

من خود این سنگ بجان میطلبیدم همه عمر
کاین قفس بشکند و مرغ به پرواز آید

اگر این داغِ جگرسوز که بر جانِ منست
بر دلِ کوه نهی، سنگ به آواز آید

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

باشد آن روز که آن فتنه بما باز آید
لیک از آنگونه که او رفت کجا باز آید
رفت و باز آمدنش تا بقیامت نبوَد
ای قیامت تو بیا زود که تا باز آید
ای صبا از سرِ آن کوی غبارے بمن آر
مگر این دل که زجا رفت بجا باز آید
یارب این سرو در آن باغ نه تنها مانده است
باز پرسم خبر از بادِ صبا باز آید
چند روز است کزین سو گذرے می نکند
باز گوئید مگر جانبِ ما باز آید

۳:۳۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من همان روز که رویِ تو بدیدم گفتم
هیچ شک نیست که از رویِ چنین ناز آید
هر چه از صورتِ عقل آید و در وهم و قیاس
آن که محبوبِ منست از همه ممتاز آید
گر تو باز آئی و بر ناظرِ سعدی بروی
هیچ غم نیست که منظور به اعزاز آید

۱:۳۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسروا رفتن او نہ زپیش آمدنست
بدعا سازؔ خدایا بدعا باز آید

۲:۳۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

۲۱۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

بسرِ من اگر آن طــرفه پسر باز آید
عمرِ من ہرچہ برفتہ است ز سر باز آید
زو نبودم بنظــر قانع و می کردم ناز
کارِ من کاش کنون ہم بنظــر باز آید
ماہِ من رفت کہ از حسن بشکلے دگر است
وہ کہ ماہــے برود شکلِ دگر باز آید
ہوش و دل رفت ، بجان آمدنش میخواہم
چہ کنم چیزــے از آن رفتــہ مگر باز آید
برو ای صورتِ آن چشم کہ در چشم منی
کہ ز رفتہ است ز کویش ز سفر باز آید

۲۱۵

۳:۳۶

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

دیده چندان بکفِ پایِ سفیدش مالم
که سیاہش کنم از مالش اگر باز آید

طرفہ تیریست کہ بر سینہ زند ہجرانش
کز جگر بگذرد و ہم بجگر باز آید

گاہِ گریہ رسد آنم بچمر، باز رود
باز چون گریہ کنم تا بچمر باز آید

خبرے ہم نفرستاد کہ گر باز رود
خسروِ بے خبر آخر بہ خبر باز آید

٢١٧

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

نہ چندان آرزومندم کہ وصفش درمیان آید
وگر صد نامہ بنویسم حکایت بیش ازآن آید
مرا تو جانِ شیرینی بتلخی رفتہ از اعضا
الا ای جان بتن باز آ، وگرنہ تن بجان آید
ملامتہا کہ برمن رفت و سختیہا کہ پیش آمد
گر از ہر نوبتے فصلے بگویم داستان آید
چہ پروای سخن گفتن بود مشتاقِ خدمت را
حدیث آنگہ کند بلبل کہ گل با بوستان آید
چہ سود آبِ فرات آنگہ کہ جانِ تشنہ بیرون شد
چو مجنون برکنار افتاد لیلی بامیان آید

۲۱۸

۱:۳۷

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

سحرگاهان که باد از سوی گُل عنبرفشان آید
چو گُل جامه درم کانم ز گُل بوی نشان آید
نگارا دیده در ره مانده ام وین آرزو در دل
که یارب نازنین یارے چو تو بر من چسان آید
حذر کن از دم سردِ گرفتاران، مباد آن دم
کزانیسان، تند بادے بر چنان سروِ روان آید
غمت هر شب رسد در کشتنم وانگه امان یابم
که از بهرِ شفاعت را خیالت درمیان آید
بدینسان چون زید عاشق که از بهرِ خراش آن
زبان خنجر شود در دل چو نامت بر زبان آید

۲۱۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من ای گل دوست میدارم ترا کز موی مشکینت
چنان مستم که گوئی بوی یارِ مهربان آید
نسیم صبح را گفتم تو با او جانبے داری
کزان جانب که او باشد صبا عنبرفشان آید
گناهِ تُست اگر وقتے بنالد ناشکیبائے
ندانستی که چون آتش در اندازی دخان آید
خطا گفتم بنادانی که جورے می کند عذرا
نمی باید که وامق را شکایت بر زبان آید
قلم خاصیّتے دارد که سرتا سینه بشکافی
دگر بارش بفرمائی بفرقِ سر دوان آید

۲۲۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

مکش چندین مُسلمان را کہ جانے ماندہ در قالب
نہ آن مرغیست جان کو باز سوی آشیان آید
برسمِ بندگی بپُذیر خسرو را چہ کم گردد
بہ سلکِ بندگانت گر غلامے رایگان آید

۲۲۱

۲:۳۷

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

زمینِ باغ و بستان را بعشقِ بادِ نوروزی
بباید ساخت باجورے کہ از بادِ خزان آید
گرت خونابہ گردد دل ز دستِ دوستان سعدی
نہ شرطِ دوستی باشد کہ از دل بر دہان آید

۲۲۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

آن نه عشقست که از دل بدهان می آید
وان نه عاشق که ز معشوق بجان می آید
گو برو در پسِ زانوی سلامت بنشین
آنکه از دستِ ملامت بفغان می آید
کشتیِ هر که درین ورطهٔ خونخوار افتاد
نشنیدیم که دیگر بکران می آید
یا مسافر که درین بادیه سرگردان شد
دیگر از وی خبر و نام و نشان می آید
چشمِ رغبت که بدیدارِ کسی کردی باز
باز برهم منه ار تیر و سنان می آید ۲۲۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

سبزه ها میدمد و آبِ روان می آید
ابر چون دیدهٔ من گریه کنان می آید
از پسِ گشتنِ صحرا و لبِ جوی و چمن
هوسے در دلِ ہر پیر و جوان می آید
سروِ بالایِ من از من شده . زانم ناخوش
که به گلزار بسے سروِ روان می آید
جان کشم پیش و جهان ہم اگرم دست دہد
اندر آن راه که آن جانِ جهان می آید
نه ہمانا که من امشب بکشم تا بسحر
کای صبا از تو مرا بویِ فلان می آید

٢٢٥

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

عاشق آنست کہ بیخویشتن از ذوقِ سماع
پیشِ شمشیرِ بلا رقص کنان می آید
کشتہ بینند و مقاتل نشناسند کہ کیست
کاین خدنگ از نظرِ خلق نہان می آید
اندرون با تو چنان اُنس گرفتست مرا
کہ ملالم ز ہمہ خلقِ جہانؔ می آید
شرطِ عشقست کہ از دوست شکایت نکنند
لیکن از شوق حکایت بزبان می آید
سعدیا این ہمہ فریادِ تو بے دردے نیست
آتشے ہست کہ دُود از سرِ آن می آید ۲۲۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

اینک آن شوخ همی آید و خلقی بیهوش
مرده را مژده رسانید که جان می آید

بنه ای باد فزون بارِ غبارش زین پیش
که گرانبار دل و جانِ کسان می آید

کوهِ غم دارم و یک لحظه برون می ریزم
بر دلِ نازکش آن نیز گران می آید

۲۲۷

خسروا دست بفتراکِ اُمیدِ که زدی
توسنے دان که نه در ضبط عنان می آید

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

زینهار از دهانِ خندانش
و اتشِ لعل و آبِ دندانش

مگر آن دایه کاین صنم پرورد
شهد بودست شیرِ پستانش

باغبان گر ببیند این رفتار
سرو بیرون کند ز بستانش

ور چنین حُور در بهشت آید
همه خادم شوند غلمانش

چاہے اندر رہِ مسلمانان
نیست الاّ چہِ زنخدانش

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

لب نگر وان دهانِ خندانش
وان خمِ طرّهٔ پریشانش
روی چون بامدادِ تابستان
زلف همچون شبِ زمستانش
تیرِ بالایِ او نخست مرا
از گشادِ زهِ گریبانش
دامن از ما همی کشد امروز
چنگِ ما روزِ حشر و دامانش
کوفته ماند شخص چون زرِ من
از دلِ سختِ همچو سندانش

۲۲۹

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

چند خواهی چو من برین لبِ چاه
متعطّش بر آبِ حیوانش

شاید این روی اگر سبیل کند
بر تماشا کنانِ حیرانش

بسکه در خاک می طپند چو گوی
از خمِ زلفِ همچو چوگانش

لاجرم عقل منهزم شد و صبر
که نبودند مردِ میدانش

ما دگر بی تو صبر نتوانیم
که همین بود حدِّ امکانش

۲۳۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چون فرو برد در دلم دندان
جان فرستم بنزدِ دندانش
دلِ من گشت خون و خونِ دلم
آب شد در چہِ زنخدانش
خسروا پرسشے بکن کہ بدل
خار دارم ز نوکِ مژگانش

۲۳۱

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

از ملامت چہ غم خورد سعدی
مردہ از نیشتر مترسانش

۲۳۲

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۲۳۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من اگر نظر حرامست چه بسے گناه دارم
چه کنم نمی توانم که نظر نگاه دارم
ستم از کسے است بر من که ضرورتست بردن
نه قرارِ زخم خوردن نه مجالِ آه دارم
نه فراغتِ نشستن نه شکیب رخت بستن
نه مقامِ ایستادن نه گریزگاه دارم
نه اگر همی نشیند نظرے کند برحمت
نه اگر همی گریزم دگرے پناه دارم
بسم از قبولِ عامی و صلاحِ نیکنامی
چو بترکِ سر بگفتم، چه غم از کلاه دارم

۱:۴۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

نکنم ز عشق توبہ کہ سرِ گناہ دارم
چہ کنم نمی توانم دلِ خود نگاہ دارم
چو نیائی و نیاید ز رہی جز آنکہ پیشیت
جگرے بخاک ریزم نظرے براہ دارم
ز فراق شہر بندم بکدام سو گریزم
کہ بگردِ قلعۂ جان ز بلا سپاہ دارم
شبکے ز سوزِ سینہ کنمت چو شمع روشن
ہمہ تیرگی کہ در دل ز شبِ سیاہ دارم
چہ کنم کہ آبِ حسرت نکنم روان ز مژگان
کہ بسینہ ز آتشِ دل ہمہ دودِ آہ دارم

۱:۴۰

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

تنِ من فدای جانت سرِ بنده و آستانت
چه مرا به از گدائی چو تو پادشاه دارم
چو ترا بدین شگرفی قدمِ صلاح باشد
نه مروّتست اگر من نظرِ تباه دارم
چه شبست یارب امشب که ستارهٔ برآمد
که دگر نه عشقِ خورشید و نه مهرِ ماه دارم
مکنید دردمندان گله از شبِ جدائی
که من این صباحِ روشن زِ شبِ سیاه دارم
چو نه رویِ خوب دیدن گنه است پیشِ سعدی
تو گمانِ نیک کردی که خود این گناه دارم

۲۳۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چو فرو شدم بطوفان چه کنم جفای دیده
چو گذشت آبم از سر چه غمم کلاه دارم
مکش، از نامهٔ جان رقم وفا نوشتم
نه من سیاه نامه بجز این گناه دارم

۲۳۷

۱:۴۰

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

برمی زند ز مشرق شمعِ فلک زبانه
ای ساقیِ صبوحی در دہ میِ شبانہ
عقلم بدزد لختے چند اختیارِ دانش
ہوشم ببر زمانے تا کے غمِ زمانہ
گر سنگِ فتنہ بارد، فرقِ منش بپرکن
ور تیرِ طعنہ آید، جانِ منش نشانہ
گر مے بجان دہندت بستان کہ پیشِ دانا
ز آبِ حیات بہتر خاکِ شرابخانہ
آن کوزہ بر کفم نہ کابِ حیات دارد
ہم طعمِ نار دارد، ہم رنگِ ناردانہ

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

شمعِ فلک برآید با آتشین زبانہ
ساقیِ نامسلمان در دہ می مغانہ
کشتیِ من روان کن مانا کرانہ یابم
دریایِ غم ندارد چون ہیچ جا کرانہ
می نیم خوردِ خود دہ ور پارۂ برنجی
۲۳۹ دل برلبِ تو دارم بے خواستن بہانہ
نی نی کہ از رُخِ خود بیہوش کن کہ بارے
یکدم خلاص یابم از محنتِ زمانہ
رو تا رویم بیرون دستم بگردنِ تو
تو بیخودِ صبوحی من بیہشِ زمانہ

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

صوفی چگونه گردد گردِ شرابِ صافی
گنجشک را نگنجد عنقا در آشیانه
دیوانگان نترسند از صولتِ قیامت
بشکیبد اسبِ چوبین از سیف و تازیانه
صوفی و کنجِ خلوت، سعدی و طرفِ صحرا
صاحب ہنر نگیرد بر بے ہنر بہانہ

۲۴۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

ای مه غلامِ حسنت چون در خمار باشی

نی رویِ خواب شُسته نه موی کرده شانه

مطرب برودِ خود زن دستے بابرِ باران

وین زہدِ خشکِ ما را تر کن بیک ترانہ

۲۴۱ خسرو خرابِ مطرب تو مستِ ناز و سرخوش

ہان در چنین نشاطے یک رقصِ عاشقانہ

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

هرگز نبوَد سرو ببالا که تو داری
یا مه بصفای رُخِ زیبا که تو داری
گر شمع نباشد شبِ دل سوختگان را
روشن کند این غُرّهٔ غرّا که تو داری
حورانِ بهشتی که دلِ خلق بستانند
هرگز نستانند دلِ ما که تو داری
بسیار بود سروِ روان و گلِ خندان
لیکن نه بدین صورت و بالا که تو داری
پیداست که سرپنجهٔ ما را چه بوَد زور
با ساعدِ سیمینِ توانا که تو داری

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

چون می نرسد دست به پائے کہ تو داری
کم زانکہ شوم خاکِ سرائے کہ تو داری
بازند جہان را بیکے داو، بنازند
من ہر دو ببازم بدعائے کہ تو داری
زنہار نجوئی دلِ آزردۂ ما را
ای بادِ صبا گشتہ بجائے کہ تو داری
گر بد نکنی دل، تنِ تو تن نتوان گفت
جانے است نہان زیرِ قبائے کہ تو داری
افسوس بود جورِ تو بر ہر دل و جانے
من دانم و من قدرِ جفائے کہ تو داری

۲۴۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

سحرِ سخنم در همه آفاق ببردند
لیکن چه زند با یدِ بیضا که تو داری
امثالِ تو از صحبتِ ما ننگ ندارند
جایِ تکسّست این همه حلوا که تو داری
این روی بصحرا کند، آن میل به بُستان
من روی ندارم مگر آنجا کہ تو داری
سعدی تو نیارامی و کوته نکنی دست
تا سر نرود در سرِ سودا که تو داری
تا میل نباشد بوصال از طرفِ دوست
سودے نکند حرص و تمنّا که تو داری

۲۶۴

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

صد خرقۂ صوفی بخرابات گرو کرد
آن نرگسِ مخمورِ بلائے کہ تو داری
خسرو بزبان توبہ و در دل می و شاہد
احسنت ازاین صدق و صفائے کہ تو داری

۲۴۵

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

تو پریزاده ندانم ز کجا می آئی
کادمیزاده نباشد بچنین زیبائی

راست خواهی نه حلالست که پنهان دارند
مثلِ این روی و نشاید که بکس بنمائی

سرو با قامتِ زیبایِ تو در مجلسِ باغ
نتواند که کند دعویِ هم بالائی

در سراپایِ وجودِ تو هنر نیست که نیست
عیب آنست که بر بنده نمی بخشائی

بخدا بر تو که خونِ منِ بیچاره مریز
که من آن قدر ندارم که تو دست آلائی

۲۴۶

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

باز ای سروِ خرامان ز کجا می آئی
که برای دلِ دیوانهٔ ما می آئی
میکُشد هجر و رهِ آمدنت می طلبم
نیست فرمانِ تو جانا به کجا می آئی
گر ز جا میروی از خویش نباشد عجبے
۲۴۷ عجب این است که چون باز بجا می آئی
ای خوش آن کُشته که شد در تهِ شمشیرو بزیست
گر در آن دم تو به نظّارهٔ می آئی
سوزت ای عشق همه خرمنِ جانها سوزد
شرم ناید که برین برگِ گیا می آئی

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

بی رخت چشم ندارم که جهانی بینم

بدو چشمت که ز چشم مرو ای بینائی

نه مرا حسرتِ جاهست و نه اندیشهٔ مال

همه اسباب مهیّاست تو در می بائی

بر من از دستِ تو چندان که جفا می آید

خوشتر و خوبتر اندر نظرم می آئی ۲۴۸

دیگری نیست که مهرِ تو دراو شاید بست

چاره بعد از تو ندانیم بجز تنهائی

ور بخواری ز درِ خویش برانی ما را

هم چنان شکر کنیمت که عزیزِ مائی

زندگانیت ہمی سازد و آنم خسرو
آخر این کویِ فلانست کہ تا می آئی

۲۶۹

۲:۶۳

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

من از این در بجفا روی نخواهم پیچید
گر ببندی تو بروی من و گر بگشائی
چه کند داعیِ دولت که قبولش نکنند
ما حریصیم بخدمت، تو نمی فرمائی
سعدیا دفترِ انفاسِ تو بس دل ببرد
بچنین زیورِ معنی که تو می آرائی
بادِ نو روز که بوی گل و سنبل دارد
لطفِ این باد ندارد که تو می پیمائی

۲۵۰

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

۲۵۱

۲:۴۲

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

فهرست تصحیحات متن

(ترتیب کلمات در فهرست زیر و همینطور در فرهنگ الفاظ و معانی پیوست به آن طبق شمارهٔ غزل است که میانِ دو هلال آورده شده است. س نشانهٔ سعدی و خ نشانهٔ خسرو و شمارهٔ اول عددِ مسلسلِ غزل در مجموعهٔ حاضر و شمارهٔ دوم شمارهٔ بیت است.)

غلط		صحیح
نیایم	(خ ۵:۱)	نیابم
پادشاهی	(خ ۱۱:۵)	پادشائی
هجر	(س ۱۶:۲)	حجر
نصیحت	(س ۱۶:۶)	نصیبت
جُسته	(خ ۲۴:۲)	خسته
دلے	(خ ۲۴:۲)	ولی
چو	(خ ۲۶:۶)	چه
بودی	(خ ۲۶:۷)	پودی
کو	(خ ۲۸:۴)	گو
آغاز	(خ ۳۰:۱)	انبار
ناز	(خ ۳۰:۲)	باز
کسی است که در	(خ ۳۰:۴)	کشنده که بر
بر	(خ ۳۳:۵)	مر
نیارم	(س ۴۶:۵)	نیارد
حلیب	(خ ۴۱:۳)	حسیب
نتصان	(س ۴۲)	نقصان
درزمان	(س ۴۴:۳)	درمان
مهر دیرینه از میان برداشت	(خ ۴۵:۱)	چشمِ او میلِ غارت جان داشت
میجوشید	(خ ۴۵:۲)	می نوشید
وز دلم هم شراب بریان داشت	(خ ۴۵:۲)	از دلم هم کبابِ بریان داشت.

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

غلط		صحیح
غنچه را دید چون نسیم صبا	(خ ۲۵: ۵)	غنچه دیدم که از نسیم صبا
دو دوست	(خ ۲۵: ۷)	دو دوست
مردان	(س ۴۶: ۹)	مردن
چیست	(خ ۴۷: ۹)	جست
عدف	(س ۵۲: ۷)	صدف
گو کس	(خ ۵۵: ۹)	گو اگر کس
دریخد ثیم	(س ۵۷: ۵)	درین حدیث
قفا	(س ۶۳: ۲)	جفا
شاهد	(س ۶۷: ۱۱)	شایان
مردن	(س ۶۷: ۲۳)	مردان
جادة	(خ ۶۸: ۴)	جمازة

غلط		صحیح
چریده	(خ ۶۸: ۶)	پریده
او	(خ ۹۰: ۱)	تو
از	(خ ۸۲: ۴)	ار
بیش	(خ ۸۷: ۷)	پیشش
کز	(س ۸۸: ۳)	گر
ره	(خ ۸۹: ۳)	زره
که	(س ۹۰: ۱۰)	چو
می بر	(س ۹۲: ۱)	برمی
روز	(خ ۹۳: ۶)	روی
بر	(خ ۹۵: ۴)	بد
همپالائی	(س ۹۶: ۶)	هم بالائی

(اشتباهاتی که در برابر تصحیحات فوق نشان داده شده در نسخه های چاپی وجود دارد و بعضی از آنها در نسخه های خطی نیز دیده شده. تفصیل این مطلب در اینجا مقصود ما نیست. در غزل سرود شماره مسلسل ۲۵ مصراع ثانی مطلع بدین قرار: «مه دیرینه از میان برداشت» چنانکه در نسخه های چاپی آورده شده از یک غزل دیگر است با ردیف مختلفی که مصراع اول در آنجا چنین است: یار من دل ز دوستان برداشت. مطلع مزبور را از روی نسخه های خطی که در دیباچه اسم برده ایم تصحیح کردیم.)

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

فرهنگ الفاظ و معانی

ساکن حلیم الطبع و متین و باوقار (ش ۱۱: ۲)

معشوق محبوب، دوست (س: ۱۲۰: ۶)

همه‌چیزی هرچیز (س: ۲۳: ۱۰)

خامان ساده رویان (خ: ۲۶: ۳)

حضرت درگاه، دربار (س: ۴۲: ۴)

کم زدن تقلیل یافتن (خ: ۵۳: ۱)

آفتاب گردش دور شمس (خ: ۵۸: ۳)

(س: ۴۲: ۸)

احتمال تحمل (س: ۴۳: ۲)

ننگ عزت و ناموس و آبرو (س: ۸۱: ۳)

صورت تصور (س: ۸۱: ۷)

از بهر شفاعت را بهر شفاعت، برای شفاعت (خ: ۹۵: ۴)

توسن اسب سرکش (خ: ۹۱: ۹)

مفسدی رندی، خطاهی، گناهکاری (خ ۲: ۲)

مفسدان رندان (خ ۷: ۲)

حضرت دربار، درگاه (س: ۱: ۳)

دورباش عصای نقیب (خ ۲۱: ۳)

زبهر خدا را برای خدا

مالیخولیای مهتری جنون تفوق و امارت (س: ۲: ۳)

قطمیر مردم کسی که درپی آزار مردم باشد. قطمیر اسم سگ اصحاب کهف است (س: ۲: ۳)

بلعام یک عارف بزرگ و مرتاض زمان

پیش از اسلام (س: ۲: ۲)

کم کی مرا، کی برای من (خ: ۵: ۵)

گواران گوارا (خ: ۵: ۱)

مفسد رند

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

اشتباهات زیر را نیز تصحیح فرمائید:

صفحه	سطر	نادرست	درست
۷	۷	اتمیدوارم	امیدوارم
۱۹	۶	س ۲۲ : ۹	خ ۲۴ : ۹
۴۶	۱۰	فرهنگ فوق	فرهنگ

در ذیل هر یک از ابیاتی که در پایان دیباچه آورده شده است "س" اختصار سعدی و "خ" اختصار خسرو، و در برابر آن شمارهٔ اوّلی عدد مسلسل غزل است طبق فهرست غزلیات در مجموعهٔ حاضر که روی اختصار "س" و "خ" در فهرست مزبور گذاشته شده و شمارهٔ دوّمی شمارهٔ بیت است در غزل.

در صفحات ۱۲۰ و ۱۲۲ نشانهٔ * علامت آنست که بیت مربوط در بعضی از نسخه‌های چاپی و خطی جزو غزل مطرحی خسرو نیز آمده است. طبق متن تصحیح کردهٔ مرحوم فروغی این ابیات را از سعدی است.

در فرهنگ الفاظ و معانی

در برابر کلمهٔ "کم" اضافه کنید — خ ۹ : ۱

و در برابر تعبیر "از بهر خدا را" — خ ۲ : ۳

در فرهنگ یک صفحه‌ای در پایان کتاب ترتیب مندرجات در کتابت حفظ نشده است ولی برای مراجعه اشکالی را ندارد.

دیباچه ص ۳۱	سطر ۲	"بین سالها" باید بجای "بین"
	سطر ۳	بعد از کلمهٔ "تحصیلات" اضافه شود: در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد و سفر به شام و مراکش و حبشه و حجاز وغیره.
اضافه شود بعد از	سطر ۴	۶۲۲ هـ مسافرت دومی به بغداد و تشرف به حرمین شریفین و بازگشت به شیراز از راه آذربایجان.
	سطر ۹	"بین ۶۱۵ و ۶۲۴ سال" باید بجای "بین ۶۱۵ تا ۶۲۴"
دیباچه ص ۳۳	سطر ۹	"مجدالدین" باید بجای "مجدد الدین"

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

زینهار که دل در عاشقی بگسست تقویٰ را رسن
نتوان لگام از شرع کرد این توسنِ بدرام را
(دیباچہ ص ۱۴ بیت ۴)

دردِ عشق از تندرستی خوشتر است
ملکِ درویشی ز هستی خوشتر است
چون گرانباران بسختی می روند
هم سبکباری و چستی خوشتر است
(متن ص ۴۰ ابیات ۱، ۴)

خواهی که روزِ روشن دانی تو حالِ من
از تیره شب بپرس که او نیز محرم است
(متن ص ۶۲ بیت ۱)

لبت را جان نخوانم حاش للّٰه
که جان هرگز چنین شیرین نباشد
(متن ص ۱۰۱ بیت ۲)

در بیضه پرّ مرغ نروید برون برآی
کت پر دهد کزآن بہ بلندی پریده اند
([illegible] بیت ۵)

جان نیز نیست با دگران این گروه را
کز بهرِ عزمِ عالمِ وحدت پریده اند
([illegible] بیت)

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary

for More Books Click This Link
https://archive.org/details/@madni_library

خسرو

ذریا حسن عابدی

for More Books Click This Link
https://www.facebook.com/MadniLibrary